

سال اول

شماره ۳

دانشکده

۱۳۳۶

مجموعه ایست: ادبی، اجتماعی، اخلاقی، فلسفی و تاریخی

آغاز هر ماه شمسی در تحت نظر (هیئت مؤسسه دانشکده) منتشر میشود

مدیر و مؤسس:

م. بهار

بهای سالیانه همه جا ۳۰ قران است

تک نمره: دو قران

مدت اشتراک کمتر از یک سال پذیرفته نظراً هد شد و وجه اشتراک قبل از گرفته میشود

عنوان مراسلات: تهران اداره نوبهار - تلگراف: دانشکده

مطعنه طهران

- فهرست -

- | | |
|-----|----------------------------|
| ۱۱۶ | انتقادات |
| ۱۲۴ | تشکر |
| ۱۲۷ | تاریخ ادبی |
| ۱۲۹ | آثار اسانید |
| ۱۳۰ | ادیات - آهنگران |
| ۱۴۹ | کابوس |
| ۱۵۱ | بزرگان - دمستان |
| ۱۶۱ | رنگارانک - فیروزه |
| ۱۶۲ | خواطر و آراء |
| ۱۶۳ | صفحة از تاریخ - سیاست آلان |
| ۱۶۵ | رومأن - سلطنت |

دانشکده

۱۳۳۶

شماره (۳) بر ج سرطان ۱۳۹۷ - مطابق ۲۲ ژوئن ۱۹۱۸

انتقاد ات

- در اطراف مرام ما -

برای اینست، انتقادات واردۀ برام خودمان را دفع کنیم برای
بار دوم اصول کای عملیات و آمال خودمان را تکرار مینماییم :

« ما در تجدید ادبیات ایران تکاملی هستیم ،
ما باعوامل ارتقا و تکامل همراه و یاخود عین انعوامل شده
و موافق احتجاجات ملیه - قدری هم دور بینانه تر - کار میکنیم
ما اصلاحات ورفور ماتور ادبی را از نظر وجود و اثبات موهوم
یا اختراع یک چیزی که محیط آنیه دوام ورجحان ازرا - ان موهوم
را - ضمانت نماید؛ عملی تروه مفیدتر میدانیم . و هابر خلاف کسانی
که معنی ارتقا را فدانسته و تصور میکنند که فقط برجستن و
بزمین خوردن ترقی است؛ عوامل تکامل طبیعی و تکمیل تدریجی
را در ارتقای واقعه، یک ملت تنها مؤثر بزرگ مییند ازیم . ما
انقلاب حقیقی را بطنی تروغیر مرثی تر ازان میدانیم که یک نویسنده

انقلابی بخواهد در او این جست و خیز مقتضانه خودش ، در نخستین رقص موذون یا ناموزون تقلیدی یا اختراعی خود یک نمونه واقعی از اینرا بما نشان بدهد .

ماهeman قسم که استقبال مردمان هوشیار و مبتکرین ژنی را از عوامل انقلاب و ارتقا در تجهیز و تسریع روح تجدد مفید میدانیم : بهمان درجه نفوذ و تأثیر عوامل اصلی انقلاب و آرتقارا در صورت عدم مداخله و بلکه عدم شعور عمومی باز قادر و مؤثر و نتیجه بخش می شناسیم . اما اینرا میدانیم که استقبال های فردی ممکن است بی نتیجه بماند ، ولی نفوذ و تأثیر عوامل اصلی حتمی النتیجه است .

مامفلس و بیچاره نیستیم که طبیعت ما را مجبور باختراع ورفع احتیاج بنماید ، بلکه ما در روی یک تکمیل و ارتقائی باز بطرف تکمیل و ترقی دیگری راه میرویم ، اگر راه فرویم ترقی از روی ما رد شده بفرزندان ما میرسد ، اگر با او راه برویم خود ماهم ازاو استفاده کرده و اگر جلوتر برویم شاید راه را گم کنیم .

روزنامه تجدد منطبعة تبریز ، در روی اصول فوق مارا متعرض شده و در ضمن دستون انتقاد - فقط بما میخواهد بکوید ته : شما هیچ ندارید ، باید برای خودتان از نو یک سلسه ادبیات - معماهی - اختراع کنید . مایس از اسکه بقدرت ناموس انقلاب و تأثیر عمومی آن در ادبیات ، لغات ، و همه چیز اعتراف نموده بودیم تنه بودیم ته : در عین حال ما نمیخواهیم پیش از آنکه سیر تکامل بما امری بدهد ، ما خود هر تدبیر امری شویم »

روزنامه منقد ، یا از سادگی و عمای بودن این اعتراف و از آمیخته قیودن این دعوی بلطفاظی های یعنی و حماسه های بی حقیقت ،

استفاده نموده و یا با ناموس اقلاب و سوپر تکامل آشنا نبوده —
در جواب بما چنین پرخاش مینماید که :

« چرا شما امربرای بدون « امرسیر تکامل » مرتکب خواهد
شد ؟ » در ضمن این سؤال خود بما یک حقیقت میحال و یک دعوی
عجبی و غریبی را ارائه میدهد و در حقیقت بما میگوید که : من
میتوانم بدون « امر سیر تکامل » یک ارتقا و کمالی را نایل شوم ؛
یا از سیاه افریقائی در عین تعجب — همیرسد : شما نزادهای سیاه
چرا نمی توانید در یک لمحه و یا در نصف قرن سفید و دارای ینی
های رومانی یا یونانی و لبهای نازک و سرهای مدور بشوید ؟ او —
مثل اینکه — مدعی است که میتواند بدون امر سیر تکامل ، یعنی
بدون دخالت ناموس نشو و ارتقا یک کمال یا نهضانی را در خود ویا
در عائله خوبش بدد آورد ! این یک دعوی است که تصدیق ممکن
مخالف آن — یعنی با وجود امرسیر تکامل توقف نمودن — از تصدق
خود ان کمتر غرابت خواهد داشت .

روزنامه منقد . ده ستون حرف زده است ، ما تمام دقت
خودمان را در درک مفاهیم اتقادیه رفق خود شرکت دادیم ، و تمام
آنچه فهمیدیم همان یک سؤال بود که : ای جوانان دانشکده ! چرا
قبل از آنکه از طرف فرمانده تکامل و ارتقا بشما امری بشود . شما
تکمیل نمی شوید ؟ چرا قبل از آنکه گرسنه شوید نان نمیخورید ؟
و بعبارة ساده و نزدیک بموضع : چرا قبل از آنکه لشکر ایران فتحی
نکرده ، شما فتحنا ، نمی سازید ؟ در صورتیکه متوجه باید با
دستور طبیعت در امر تکامل ارتقا جوید — محتاج شود احتجاج خود را
نمی آند . بخواهد . بتواند . انجام دهد — ایست تکمیل و ترقی .
یک چیز دیگر هم مینویسد و میگوید : « عمارت قدمی و نجیب
علم قیمت ذاتی خود را از دست داده »

بله ، هر کاه ما هم با صاحب این عقیده همراه میبودیم که :
 ادبیات دیرینه ما - بنیان های لغوی ، اصطلاحات ، طرز تنظیم و تسجیع
 ها ، تقسیمات وزنیه و انواع بیکره های لفظی - خراب و یمصرف است ؛
 اقنان می شدیم ، ولی ما بیشتر میدانیم که آنچه از با متابعت سپر
 تکامل یک بنیانی است که بر زیر دماغ ها و موجودیت های پرورده شده
 همین محیط و آب و هوا و غذا و عواطف متولد است از آن ساخته شده
 و فقط در روی این پایه هائی که ناموس این محیط ضامن آنهاست
 اطاقهایی هستند که ما محتاج برترمیم و یا تبدیل قاده آنها بوده و در
 پلوی آنها - بر روی ابساط موجودیت های آنیه خود - تا هر جا
 که سپر تکامل باما کمک نماید ، برای نموده پایه بالا خواهیم بردا
 نه ما بنفسه - شابدواولاده قرن دیگر دانشکده نیز تازه موفق نشوند که
 بنیان های آمالی جدید ما را تا محدودی تئدره های مرمت شده و تبدیل
 شکل یافته حاضره بالا برند شاید هم یک انقلاب سریع ، این مقصود را
 بدست خود ما انجام دهد ، ولی انقلاب طبیعی و عمومی - نه انقلاب
 مصنوعی .

حالا ما برای بیان اینکه عمارت بدران ماخراپ نمی شود و زحمت
 خرایش از دیختن بنیان های نو این تری فعلا بمراتب زیادتر است ، همان
 فرازیرا تکرار میکنیم که روزنامه تجدید در ضمن اعتراضات خود
 نوشته است :

« بحصول آوردن یک تجدد در ادبیات ایران که یک
 دوره کلاسیک بسیار شعشاعانی گذرانیده است؛ کار آسانی نیست»
 روزنامه منقد در زمینه این اعتراف نقیض که البته برای او
 خیلی آران و دشوار تمام شده ، قهرما و بدون اراده باصول مرآمی ما -

سپر تکامل و اخراج احتیاج و امکان - اعتراف نموده است .
 چه ، عبارت (کار آسانی نیست) وابن عبارت دیگر او سه
 « این خشون ابدا موجود نیست که امروز یکنفر ادیب متجدد
 یکدفعه برشیزد و آخرین کلمه تجدد را گفته کار صد ساله صد
 ادیب را در یکروز انجام دهد » وقتی که با قیچی های دقيق تشرح
 شود اینطور معنی میدهد که : چون ادبیات هفتصد ساله بناه وس
 القلابت بزرگ و اثباتات محیط بزرگتر ، و احتیاجات همیه ریشه
 شده است ، تغییر آن کار آسانی نیست -

و نیز - چون هنوز انقلابات جدید تر و تأثیرات محیط نوایین تری
 ملت را محتاج بادیات دگر توئه و بکلی تازه تری نموده است -
 لهذا - این خطر آهیک متجدد ، نادستور تجدد داد تجدد عرض آندام
 خواهد نمود - درین نیزت - یعنی چون عوامل فوق ملت را محتاج
 نکرده است : ویرانی عمارت گذشته (امکان) ندارد .

این اعترافات مخفی به سپرۀ ناموس تکامل ، و به حکمرانی
 احتیاج و امکان - همان است که ما پس از ورزش های عملی و بازی کردن
 با آمال طولانی تراز آمال تمام افراطيون نظر باز ، اصل هر ام خود
 قرار داده . و در موقع عمل نیز به (تجدد تبریز) و عموم متذوقین
 دور از عمل نشان داده و میدهیم آه : مجله ما با فصاحت و بلاغت
 الفاظ نظمی و نثری ، بامراعات فلسفه ادبی و تطبیق آن بالسان
 عمومی ؟ جدید ترین راهی را که جدیدتر از ان را هنوز ادبی
 دیگر ، بماشان نداده اند ، پیده نموده و می پیماید .

ما برخلاف تمام نویسنده کان و متفتنین مشرق زمین ، در عین

اینکه قادر برنوشتن مرام های عجیب و غریب بالاصول دلفریب کاردوذی شده بوده ، وعادت عموم بشنیدن دعاوی باطله . نمی توانست مارا تنقید نماید : معذلک درمورد بیان مرام ، خودمان را ساده بی همه معرفی نموده و عملیات خودرا تنها نمونه راستگونی وپیرو مندی خود قرار میدهیم - در حالتی که دیگران ، در عین اینکه ابدآ وادیيات قدیم آشنا بوده وادیيات جدیدی هم نیست که آشنا شوند ، و بدون اینکه عمل ابهتر بودن نظریات خود را بما نابت نمایند ، در صندلی پشتی دار خود لمداده و مرام مارا بانهایت شوخ طبعی مورد اعتراضات خود قرار میدهند .

از سرحد حرف تا پایتخت عمل ونتیجه خیلی رام است ، ما درین کسانیکه سالم حرف زده و عمل نکرده اند میخواهیم برای امتحان چندی عمل کرده و حرف کمتر بزنیم ، ماهنوز مرامنامه خود را چاپ نکرده ایم ، ما اول فکر کرده سپس عمل میکنیم ، و درین فکر و عمل زمینه حرف برای خود تهیه مینهاییم ،

رفیق ما ، بما میگوید : « آبرا بطرف بالا جریان دهد » « وبا بعبارة اخرب شما بر ضد جریان شنا کنید ، زیرا ناچیزترین شناوران میتوانند در استقامت جریان قطع مرحله نمایند » این تشجیعات درحقیقت معنی ندارد . میدان نمایش قوه عضلات ، و چشم بندی نیست . نه لازم است ابرا وابس جریان دهیم ، نه ضرورت دارد با عضلات شنا کنیم . بلکه سهل تر از همه اختراع قوه بخار است که بهره از طرف باسهولت بتوانیم دفت . وبالاخره این مبحثی است که ، اگر هم احبابا معنی داشته باشد

در روی معانی و روح ادبیات بایستی بیان شود . در حالتی که : صحبت ما در طرز ادای معانی است « عمارت پدر انعام » یعنی پایه ها و کسوتهای لغوی و صوری : ابن است آنچه مادر خرامی او جسارت نمیکنیم . نهاینگاه قاجسار است که خراب میشود ، بلکه . جسارت از چنین ادعای یمصرف و میحالی قبل از « امر سیر تکامل » نمیکنیم . ابن عمارت است که ما میخواهیم پایه های خرد نشدنی ازرا - بعقیده خودما - نکاه بداریم و ابوانهای ازرا تغییر قیافه بدھیم و اخیراً باهیمن مصالح متدر جاینی نوائین تری بریزیم . نقش و نکار در و دیوار شکسته - شداقهای تحت جمشید ، در مورد عمارت لغوی ما ، قیاس مع الفارق و مخالف است . هیچ ربطی بهم ندارند ، هر وقت ما دعوی محفوظه عادات و احلاق و عفاید کهن سال را نمودیم ، فوراً شفاف ایوان کسری ، و اتفاقاً پرس پلپس را بمانشان بدهید . ابن دعوی کجا شده است ؟ اینهمه دور رفقن برای چه ؟

اگر شما متجلددین - افات و اصطلاحات و تراکیب ادبیه ایران را نظیر آنهاض مداین میدانید - صریح بدون ترس و واهمه بنویسید مابشما حمله نخواهیم کرد - فقط از شما خواهیم پرسید ، که عوض این آجرها و پایه های روئین و این مصالح حاضر و بی نظیر ، از کدام کوره و سنگلاخ سذک و آجر خواهد آورد ، تماهم برولیم و بیاوریم ؟

شما بما میگوئید : فقرسید ، فوشتیجات پیشینیان را با آب بی قدری و اتفاقات بشوئید » در حالتی که ما منجریم مقصود شما چیست ؟ آیا معانی کهنه ازهارا را مقصود دارید ؟ یا افات ازهارا ؟ در معانی کسی مدعی محفوظه ازها نیست که شما لفظ « تزیید » را تکرار میکنید -

هیچس نخواهد خواست یا تو ایست در قرن بیستم راه ادوبنا را با کجاوه و شتر طی نماید ، آسوده باشد ، بکسی هم توصیه نکنید ، اگر هم چنین احمقی بیداشد ، ماوشما اورا نخواهیم شناخت - او خواهد مرد .

واگر در لغات حرف دارید ، ما را تشجیع به هدم بنیان های لفوی میفرمایند ، بسم الله شما پیشقدم شده و طریقه ازرا (قبل از مرک و حیات طبیعی لغات) بما بیاموزید ، و قبل از امر « سیر تک‌امل - احتیاج و امکان » یک لفت تازه وضع کنید ، یک وزن جدید که ایرانی ازرا بهتر از اوزان غنائی امروزه استماع نماید اختراع کنید - یا اگر عمل قادر نیستید لا اقل - واضح‌تر نظریات صرف و آرزوی تنها خود را بروی کاغذ بیاورید !

مینویسید :

« در زمان خود انقدر استقلال و تجدد بخراج دهید ، که سعدی‌ها در زمان خودشان بخراج دادند »
 حالا بفهمیم که سعدی‌ها چقدر استقلال و تجدد بخراج دادند ؟ سعدی‌ها یک ذره تصرف در اوزان ، لغات و حتی معانی بکار فربه دند ، سعدی‌ها فقط بزان عصر خود حرف زدند ، رو دیگه هم همان کار را آرده بودند ، اگر اندک اختلاف‌ویا اندک سهوالت تناول برای ما در کامات سعدی‌ها است ، برای این است که عصر ما بعض سعدی‌ها چسبیده و از عصر زود‌گهای دور تر است - استقلال و تجدد

سعدی فقط متابع اوامر محبیط ، سیر تکامل ، احتیاج وامکان بوده ، و ماهم بهمین اجل ساده باصرفانی مستقلانه تر معتقدیم . فقط اتباع سعدیها یک جنایت بزر کی در شعر فارسی متک شده اند ، عبارات ساده و بی قید فاقیه قرن سوم و چهارم هجری را آه نکارشات یهودی ها قابوس ها ، نظامی عروضیها نظام الملک هامونه های رخشندۀ آن هستند ، یک شعر مسجع و مقفایی آه بدر عبارت بردازیهای مغرب قرون هفتاد سیزدهم هجری محسوب بشود تبدیل نموده ، و آن تازه دوباره داریم آن قبود یهود را باشد استقلالی مافق استقلال سعدیها و حافظه ها بر میداریم . عملیات ما ، حرف های ما ، معتقدات فنی ما ، بشما میخواهد آه ما در زیر یک ماضی « بقول شما » هفتصد ساله « و مطابق تاریخ ادبیات » هزار و پنجاه یا صد ساله بخش نشده و نمی شویم ، ولی مثل بعضی متجددین تو ظهور (آه بهیچوجه با ادبیات فارسی و حتی لسان فارسی آشنائی نداشته و ادبیات عجم را بالمره از آرده ادبیات اروپا میخواهند اصلاح کنند) هم نیستیم که از تجدید ترکیبات لفظیه فقط به تقلید یک ذوقاً فیتن فرانسه مثلاً - واز تجدید ترکیبات معانی و بیانی ، به تقلید تشبیهات ناقص ، یا بشرح بعضی از معتقدات جدیده اکتفا نمائیم و چون شعر و لغت نمی شناسیم تمام اشعار اقدمیم را لغو شمرده ، و تمام تر کیبات لغویه را بیشت بازده و ترکیبات غیر ضروریه مقتبسته از عبارات فرانسه یا ترکی را بنام تجدد و انقلاب ادبی محضور افتخارات خود قرار دهیم بـ آه : مادرنشر معتقدات و هنون معانی و بیان جدید : از هیچ متجددی عقب نمانده ، ولی در ترکیبات لغویه و افظیه ، ما زبان فارسی و حلاوت ترکیبات پدران شاعر و ادیب خودمان را نا خلفانه پایمال نکرده و فقط در اینجاست که تا چواهیم جهد خواهیم داشت ، آه بدون دستور فرمـ آنده « تکامل » و

بدون حس «احتیاج و امکان» قدمی بر نداریم ، و بر نخواهیم داشت همه آبرا بطرف بالا برای ویران کردن شرفه های ادی پدران خود جربان داده ، و نه استقلال خودمان را در اذعان بجهل و غیر مانوس یومن با ادبیات ملی . و پختن یک شله قامکار غریب بدمزه خواهیم پندشت .

ما تابتوانیم معانی ، قوانین و معتقدات علمیه و فنبه و اجتماعیه جدیدیرا که ملت ما بدانها میتحاج و ریشه ترقی مال عالم شناخته شده و میشوند در خمن همین روش ادی آن داریم - ساده و فصح - تعقیب نموده و زبان فارسی را از شکستن و خورد شدن و آمیختن با تقابلید خنث غیر لازم اجانب صیانت خواهیم نمود .

م . پهلوی

تمثیلکار

مطبوعات محترم ولایات : بهار - آگاهی - شرق ایران - چمن و مینوی خراسان - تجدد تبریز - یستون کرمانشاه - تهریفات و اعلاناتی در ترویج مجله ما نشر داده . اینک ما تشکرات خودمان را از آن ذوات محترم اظهار میداریم . و شرحی که روزنامه یستون پیشنهاد نموده ، در شماره آنچه در تحت نظر در آورده و عقاید خود را خواهیم نداشت .

(دانشکده)

تاریخ ادبی

- ۳ -

دوره قدیم دوم

«یاعصر ساسانی - ۲۲۶ - ۶۵۰ م.»

تشکیل دولت دوم عجم :

دولت دوم عجم یا دولت اکاره یا دولت ساسانی دولتی است که بعد از شصتم سال دست بدست گشت ایران بهم اردشیر باگان تشکیل شده و مدت چهار قرن در آسیای وسطی علم رقابت را با بزرگترین دولت روی زمین در آن دوران بر افراشته بود تا بالآخره در سال (۶۵۰ میلادی) لشکر اسلام آن را به دارسرنگون کرده دومن دولت عجم را منقرض ساختند. این دولت قائم مقام دولت اول عجم یعنی دولت هیخامنشی است و از بسیاری چهات نیز نظیر آن نبود بلکه از حيث عظمت و ابهت و شهرت در میان ملل مشرق خاصه مسلمان بروآن بر تری دارد.

بادشاهان این سلسله هرچه توانسته اند در احیای آداب و تمدن و مذهب، یعنی انازملیت ایران که بواسطه استیلای خارجیان محققی شده بود، کوشیده اند. علوم و تمدن ملل مقصد نه مجاور مثل یونانیها و هندیها را بوسیله ترجمه کتب و یا جلب فضلا و حکماء ایشان بدوبار ایران، بمعالم خود انتقال داده و ابرائیان را با آنها آشنا کردهند.

حالات رو حیه :

نایاب فراموش کرد که حالات رو حیه ایران نیان زمان ساسانی

با ایرانیان زمان هخامنش دارای تفاوت بزرگ بوده است .

رالین سن میتوید :

« ایرانیان دوره اسکندر در قوای روحیه مانند هندوهاشی بودند که تسليم انکلپس شدند ، اگرچه بعضی او قات دايرا نه میجنبدند ، اما استقامت و بردازی نداشتند ، شاید از حيث قوای عضلانی از سیاهیان سپروس كثیر پست تر بودند ، اما در قوای روحیه همچ با آنها مقابله نمی شدند . مناعت نفس و علاقه بوطن و به پادشاهان از درجه اول تنزل گرده و در جنگها صمیمت و فداکاری ابراز ننمودند - این بود که در دوچونک بکلی ایران درهم شدست . پنج قرن و نیم ایرانیان در تحت رقیت بودند . اگرچه این فشار برشمرین داد . روز کار خوش گذرانی وی قیدی خاتمه یافت . دوره ساسیان با درخشندگی تاج و تخت هخامنش ، ایران را با وح عظمت بر گردانید . ولی این نهضت قوای روحی ایرانیان را بمربّة اول نرسانید . ایرانیان دوره ساسیان با ایرانیان که از زمان سپروس كثیر تاعده دار یوش گرد و مانوس گشتنکانی میگردند ، برابر نیستند (۱) »

• اصطلاح ادبی :

بطوریکه دیده میشود ، پس از طلوع اردشیر کمترین نمونه هم از تمدن هخامنش در ایران باقی نمانده بود خط میخی ، لغات زندی ، حجاری نقاری ، تصویر و غیره . در دوره قترت اسکندر و اسحیث (اشکانی) ها از بین رفته و صورت جدا کانه گرفته بوده است ، نقاریها و خطوط و نقوش زمان هخامنش بهتر از نقوش و خطوط منقره زمان اردشیر و شاپور باقی مانده ، نقاشی ها و مجسمه ها و نقره هایی که در سندها یاروی کاشیها یا در زیر انقضی شوش وغیره

از عهد هخامنش باقی مانده از حیث تناسب و سلیقه و ارتقا ابدا و بطي باثار عهد ساسانیان ندارد . صورتهای شیر کاشیهای دیوار عمارت دار یوش کیسر ، که تازه از اتلال شوش کشف و بارو پارفته است ؟ در عداد بهترین نقاشیهای استادی ماهر امروزی محسوب میشوند ، همچنین جذش شیر و کاو که از نقاریهای پله کار همان عمارت است ، نمونه جمبل ترین و استادانه ترین نقاری های دوره تمدن حاليه را بهما نشان میدهد — در صورتیکه نمونه های صنا بیع دوره ساسانی در مرتبه صفتی ابدا بانیakan خود مشاهده ندارد .

وقتی که برسم الخط بپلوی و دخالت لغات سمبیکی در لغات فارسی که معمول به عهد ساسانیان است نکاه می کشیم ، ایران را بین از غلبه استکندر تازمان ساسانیان یک قحط و غلای ادبی مبتلا می بینم معلوم میشود که خط میخی و لغت عهد هیخامنشی ، در بین این قرون فترت بکلی معدوم شده بوده است ، بعدی که اردشیر و فرزندان او مجبور شده اند ، خط خودرا از روی رسم الخط سمبیکی که شابد آنوقت در بین الهـرین چزی از آن باقی مانده بوده و یا به واسطه سهوات در میان خود ایرانیان آم و پیش متداول بوده است اصلاح نمایند .

خط بپلوی که خط رسمی عهد ساسانیان بوده است ، انداشتافت بخط زمان هیخامنشی نداشت ، بلکه مادر خط آوفی و ریشه خطوط امروزی ما محسوب می شود . همین خط است که لغات آنرا بزبان سمبیکی می نوشت و بفارسی میخوانده اند .

آفین زردشت :

قواین مذهبی نیز علی التحقیق در نلو بنج قرن و نیم فترت و مقلوبیت و قحط و غلای علمی و ادبی ایران ، دچار یک انحطاط و تشتت و

تفیر شکل و ماهیتی شده ، ولی چون تمایل عمومی ایران بمعذهب زردشت می توانست در روی همین مذهب و رأْتی بقویت ایرانیان بدهد : اردشیر باستان زودتر از هر اقدامی با فروختن آشخنه ها و تدریس تعالیم و رسوم قدیمه مذهبی امر فرموده و در هدم رسوم و قوانین خارجی و نهی عادات اجنبي که در دوره استیلای یکاندان در اذعان رسونخ نموده بود ، قدم های سریع برداشت .

اردشیر بقایای مؤبدان فلاکت رسیده را کرد آورده ی اندازه آثارا اکرام نموده ، و یجمع آوری کتاب اوستا که اسکندر بعضی از قسمتها (یا تمام آن) را سوزانیده بود ، مؤبدان را اشاره نمود -- و چون زبان اوستا - زند - فراموش شده بود . و کسی آزانمی فهمید فرمود تا کتاب مزبور را بزبان پهلوی ترجمه آنتند و بران تفسیری نویسنند و آن تفسیر همان کتاب زند است ، چه زند در زبان پهلوی بمعنی تفسیر است .

اگر این جمع آوری اوراق مطموسه کتاب اوستا از قبیل جمع آوری بعضی از اجراء و احادیث نهضت شیعیه نباشد - و باقی ماندن همان قسمها از خاکستر تعالیم زردشت صحیح نباشد ، معلمک این حفاظت چنین مذهبی از درجه اصلی خود کاملاً هویداست .

فقطه سعی پادشاهان ، صلاحیت مؤبدان ، تدین واقعی ملت علو و سادئ باقی مانده تعالیم ، توانست یک عصیت مذهبی و اطاعت عمومی صمیمانه ازدین و اولیای آن در ملت ایران ایجاد نماید ولی باز بخوبی پیداست که هنوز اندک تردید و تزلزلی در افکار عموم حتی پادشاهان در روی حقابق مذهبی باقی و همین نتنه - یعنی مذهبی بودن عموم باقای شایه های تردید آمیز - باعث پیدا آمدن مدعیان نبوت از قبیل مانی و مژده کی بوده ، و رجوع آنها در بد و اعلای گامه پادشاه و

همراهی پادشاهان در بداشت امر با مدعیان مزبور نیز این هستله را کاملاً تأیید می‌نماید - و چون مؤمنان بقوه خود پادشاهان نفوذ کلمه زیادی در ملت پیدا کرده بودند . سلاطین به نشر تعالیم مانی - و در نسبت‌های مزدک جرئت ننمودند (۱)

ترجمه علوم هالل هجاور :

شاپور اول پسر اردشیر پس از غایبی بر لشکر روم و اسبر کردن امپراطوری جمیع ایالات ایران آغاز کرد . اسرا را بداخله مملکت آورد و در نزدیکی اهواز بکار وا داشت و ایشان بفرمان او شهر معروف « جندی شاپور » را بنای کردند . شاپور در ضمن معاشرت با فضلای این اسرا و دانشمندان آن جماعت بعلم مایل شده جمیع را بیوان فرستاد تا گفته غلسه را از آن مملکت بایران آوردند و بفارسی نقل نمودند (۲) شاهنشاه آن ترجمه هارا در پیش خود ضبط کرده و مردم باستنایخ و تعلیم آن پرداختند بعد از او دیگران نیز مانند بهرام آور و بزرگ دوم ملقب با نیم اولی بواسطه میل مفترط به علم و ادبیات و دومنی بسیب رابطه دوستی داشتن بار و میان ممکن است چیزی از معارف ملل دیگر بفارسی نقل کرده باشند ولی در این خصوص اطلاعی صحیح در دست نداریم .

بیشتر ترجمه علوم ملل هجاور ایران یعنی یونانیها و هندیها و اشاره آن در این سرزمین دو زمان پادشاه معارف خواه ایران انوشیروان عادل واقع شده توضیح آنده انوشیروان شخصاً مردی دانش دوست بود و عالماً و حکماً را اغراز و اکرام میکرد در مقابل علم و فضیلت متعرض مذهب احدی نمیشد برخلاف وی امپراطور روم زوستی نین Justinian مدرسه فلسفی آن را بست و فلاسفه و معلمین آنرا بهمانه

(۱) اقتباس از نوشته‌جات آقای ملک الشرا .

(۲) تاریخ ابواللدا طبع مصره ج ۱

اینکه دز انتشار شرک مسماعدت میگذند (۱) از امپراتوری روم طرد و اخراج گرده و آن فلاسفه که هفت نفر بودند و مهمنترین آنها سمبیسیوس Simplicius و داماپیوس Damascius نام داشتند بسیار بار شاهنشاه ایران پناه برداشتند (۵۲۶ م) بادشاه ایران زیاده از حد مقدم ایشان را گرامی داشته با آنها مشغول مباحثات و محاضرات فلسفی گردید و بطوری در این موضوع همارت بخراج میداد که فلاسفه مزبور تصور میگردند انوشیروان شاگرد افلاطون است خلاصه فلاسفة هفتگانه مذکور بشویق انوشیروان کتب طبی و منطقی یونان را به فارسی (پهلوی) ترجمه کردند (۲).

گذشته از این انوشیروان علماء و مترجمین سریانی و عبسی دیگر را به ایران جلب گرده مدرسه طبی چند شاپور را روق خشید اینمدرسه در عصر او بزرگترین مدارس طبی و یمارستان های عالم گردید و مسلمین بعدها از روی این یمارستان و باستعانت معلمین و اطبای آنجا بانشاء یمارستانهای خود برداختند.

انوشیروان نیز از معارف یونانی و سریانی بمعارف هندوستان نیز توجه گرده بروزیه حکیم و طبیب مشهور ایرانی را برای آوردن کتاب کلیله و دمنه و سایر کتب علمی و ادبی روانه هند نمود و او از آن مملکت کلیله و چند کتاب دیگر را بایران آورد (۳) و آنچه مل را از زبان سانسکریتی پهلوی ترجمه کرد . - انوشیروان در ازاء این خدمت او را ناتمام جلال در دربار خود پذیرفته جشنی باشکوه فراهم نمود و بروزیه را بهلوی خوبش برتحت نشانید و گفت هرچه از من

(۱) Fr. Loliée, Litt comp. 104

(۲) Brown, Literay History of Persia I, 167

(۳) کلیله و دمنه این مقدم طبع نیروت ۱۰۴

بخواهی ترا خواهم بخشید آرچه بخراهی در سلطنت و چهانداری با من
شریث گردی . (۱)

تفصیله :

پس از آنکه حالات روحیه و امتیازات یا اختلافات عصر ساسانی
را با زمان هخامنشی بطور خلاصه دانستیم - معلومات ادبی عصر مزبور
را از روی تقسیمات ذیل شرح میدهیم :

- ۱) خط .
- ۲) لغت .
- ۳) موسیقی .
- ۴) شهر .
- ۵) خطابه .
- ۶) علوم .
- ۷) حکمت .
- ۸) اعمال و سیر و تاریخ



۹ - خط

خطی کدر دوره ساسانی معمول بوده و آنکه های
آندوره را بدان نکاشته اند بخط بهلوی معروف است . بهلوی چنانچه
دیدیم نام چه مترین زبانهای دوره ساسانی بوده ولی محققین غالباً اینکلمه
را فقط برای خط دوره ساسانی استعمال میکنند و زبان آندوره را
بیشتر فارسی وسطی میگویند . کنیته مهمی که از دوره ساسانی باقیمانده

کتبیه است که اردشیر باکان مؤسس این سلسله به تقلید اجداد هخامنشی خود در روی تخته سنگی در فارس موسوم به (نقش رجب) نکاشته و آن بدو قسم بهلوی که بعیی را بهلوی کلدانی و دیتری را بهلوی ساسانی توانند نوشته شده و با ترجمة بونانی همراه است .

خط بهلوی بسیار درهم و بژم و کج و معوج و لفظ آن فوق العاده مخلوط است ، در این لغت کلمات سمبیتیکی (کلدانی ، آرامی) غالباً با کلمات فارسی آمیخته شده باشند بعضی اوقات اواخر لغات سمبیتیکی بمقابل دستور زبان فارسی تغییر و تحریف یافته است . در زبان و خط بهلوی از از دیده میشود که نظری آن در هیچیک از زبانهای عالم دیده نشده و آن این است که لغات فارسی را بمعانی سمبیتیکی خود مینوشتند و بفارسی میخوانند .

اردشیر باکان در کتبیه ، خود را : « مالکان مالکداران » خوانده و این عبارت در آئدوره « شاهنشاه ایران » خوانده میشده (اران همان ایران است که تحریف نیافته) . - مالکا چنانه قرابت لفظی آن با کلمه ملک عربی مینماید درالسن سمبیتیکی بمعنای بادشاه است .

بعین ترتیب نویسندگان آئدوره در نوشته های خود بجای سال ، بدر ، آفتاب و نه (حرف نفی) لغت : سنه ، آب ، شمسا ، ولا ، که سمبیتیک خالص هستند مینوشتند ولی در وقوع خواندن سال ، بدر ، آفتاب و نه ، میخوانند .

رسم الخطی که ما امروزه در نوشن حساب سیاق داریم نظیر رسم الخطی است که اجداد مادر عهد ساسانی برای نوشتن افکار و خیالات خود داشتند وطن قوى این است که رسم الخط سیاق تقلید از همان وضع گذاشت خط بهلوی است (۱) چه امروزه مادر سیاق مثلاً بجای

ده تومان (عشر) عربی را با انداخت تحریف مینویسیم ولی آنرا ده (بلغت فارسی) تلفظ میدینیم و ابن همان کاری بوده است که ایرانیهای عهد ساسانی در نوشتن افکار خود معمول میداشته اند.

مفتاح فرائت خط به-بلوی و کتبیه های هخامنشی همان کتبیه نقش رجب فارس است آنه با یونانی مترادفا نقش شده، کتبیه دیگر از شابور اول است که معروف به کتبیه حاجی آباد و هنوز باوجود مجاھدات علمای بزرگ بطور صحیت خوانده نشده است -- ابن کتبیه مر کب از ۱۱۵ آنامه میباشد و معنی پنج شش سطر اولی آن معین است، اما چون مدلول آن قطعاتی آنه خوانده شده بلک مسئله غیر عادی است فهم تمام آن خالی از اشکال نیست. فریدریخ مولر Friedrich müller ترجمة کتبیه حاجی آباد را اینطور نقل میدارد:

«این است فرمان من؛ شاپور پرستنده مزدا، ملکوتی مقام، پادشاه پادشاهان ایران وغیر ایران، که نسب بخدای آسمان میرساند، پسر آرتاخساتر (اردشیر) مزدا پرست، لاهوتی جاه، پادشاه پادشاهان ایران، خداوندی نسب، نبیره پاپیک شاه ملکوتی جاه . . . الی اخره»

خط بهلوی از اوایل دوره ساسانی شروع برآج و شیوع کرده و تاکه قرن مدار اسلام حیات داشته است.

بعضی سکوکات که از حلفای اول اسلام و امرای مستقل ایرانی نژاد طبرستان (ملقب باسپهید) باقی مانده بخط بهلوی استار آجمله سده ایست. ندر سال ۶۱ ه درینزد ضرب شده عبارت ذیل: «عبد الله بن زبیر امیر المؤمنین» بخط بهلوی بر روی آن مقوشا-

است (۱) بعلاوه دیوان دولت اسلام در عراق تا عصر عبدالملک بهلولی نوشته بیشد اول کسی که در مبانه اروپاییان قادر بخواندن خط بهلولی و ترجمة آن گردید سیلوستر دو-اسی « S. de Sacy » فرانسوی بود پس از وی محققین و فضلای دیگری مثل اوذلی « Ouseley » پشن Tychsen « اندامات اورانقیب گردند و مخصوصا در دوره جدید مستشرقین بزرگنمایند وست « West »، آندراس « Andreas » نویندگ، دارمستر « Darmesteter »، سالمان « Salemann » و هاآوک « Haug » در این راه بسیار زحمت کشیده و کتب مهمی در خصوص قواعد و قوانین و ادبیات بهلولی بر شناخت تالف کشیده اند.

بعضی از مستشرقین ادبیات بهلولی را بـ طبقه تقسیم کرده اند (۲) :

۱) ترجمة کے محتوی بر پیش و هفت رساله میاشد و مجموع آن تقریبا ۱۶۰۰۰ کلمه است. کتاب و رسائل مذبوره برای فهم اوسنا کمک بزرگی میباشد.

۲) کتاب و رسائل بهلولی که راجع بمعمال روحانی است، عدد مجموع آنها ۵۵ جلد و مرآب از ۴۴۶۰۰ کلمه میباشد.

کتاب مشهوره این طبقه عبارت اند از کتاب دینکارت یعنی اعمال دین که حاوی اطلاعات راجعة عقاید و عادات و تاریخ و روایات زرتشیان است. و کتاب دانستان دینیک Datistan-i-Dinik یعنی عقاید دینی که مانوش چما (منوچهر) پسر پوران موبد بزرگ پارس و گرمان در اواخر قرن نهم میلادی از آن تالف نموده است. و کتاب (شکنند) تو ما یک و بیجار Shikand Gumanhik vijar یعنی یافات بر طرف کنندۀ شبهات در دفاع تعالیم زردشت از حمله یهود و مسحیان و مسلمین، که از ادبیات فلسفی زبان بهلولی شمار

(۱) تاریخ اندیشه اسلامی ۹۹ ج ۱

(۲) تاریخ ادبیات ایران ترجمه سلطان محمد خان ساییی

است (۱) بعلاوه دیوان دولت اسلام در عراق تابعصر عبدالملک بهلوي نوشته میشد اول کسی کدر میانه ارباب ایان قادر بخواندن خط بهلوي و ترجمة آن گردید سیلوستر دو-اسی « S. de Sacy » فرانسوی بود پس از وی محققین و فضلای دیگری مثل اوژنی « Ouseley » تیشنن « Tychsen » اقدامات اورا تدقیق کردند و خصوصا در دوره جدید مستشرقین بزرگ‌ترانند وست « West »، آندراس « Andreas » نوئلد ک، دارمستر « Darmesteter » سالمان « Salemann » و هـ اوک « Haug » در این راه بسیار زحمت کشیده و کتب مهی در خصوص قواعد و قوانین و ادبیات بهلوي بر شناخت تالیف کشیده اند.

بعضی از مستشرقین ادبیات بهلوي را به طبقه تقسیم کرده‌اند (۲) :

(۱) ترجمة که « حتی بر یست و هفت رساله میباشد و مجموع آن تقریبا ۱۶۱۰۰۰ کلمه است. کتاب و رسائل مزبوره برای فهم اوستا کمک بزرگی میباشند.

(۲) کتاب و رسائل بهلوي که راجع به طالب روحانی است، عده مجموع آنها ۵۵ جلد و مرکب از ۴۶۰۰۰ کلمه میباشد. کتاب مشهوره ابن طبقة عبارت اند از کتاب دینکارت یعنی اعمال دین که حاوی اطلاعات راجحة بعقاید و عادات و تاریخ و روایات زرتشیان است. و کتاب داتستان دینیک Datistan-i-Dinik یعنی عقاید دینی که مانوش چهما (منوچهر) پسر پوران موبد بزرگ پارس و کرمان در اواخر قرن نهم میلادی ازرا تالیف نموده است. و کتاب (شکنند او ما نیک و بیجار) Shikand Gumanhik vijar یعنی بیانات بر طرف کشته شبهات در دفاع تعالیم زردشت از حمله یهود و مسیحیان و مسلمین، که از ادبیات فلسفی زبان بهلوي شمار

(۱) تاریخ التمدن الاسلامی ۹۹ ج ۱

(۲) تاریخ ادبیات ایران ترجمه سلطان محمد خان سایی

میرود . کتاب دینای مینوی خرد Dina-i-minoya-i-khirad یعنی عقاید روح دانش و خرد که ۶۲ سؤال را راجع باشین زد داشت جواب می دهد .

و کتاب ارده ویراف ناملن - راجع بهرج و مرنجی که بعد از حمله « استکندر رومی ملعون » در ایران حکمران شد و احتجای آداب و رسوم ملی و مذهبی ایران در عهد ساسانیان و عقبده زر دشتیان راجع بمعاد (عقاید راجعه بموت و حشر و صراط و حور که بعقاید مسلمین بی شباخت نیست)

۳) کتب پهلوی در مطالع غیر مذهبی و عده اینها منحصر به ۱۱ جلد و مرکب از ۴۱۰۰۰ کامه میباشد . از جمله کار نامه اردشیر پاپکان - شاهنامه گشتاب ، فر هنگ پهلوی ، که در یون ساله قرن نوزدهم با همت ام مستشر قبن اروپائی بطبع رسیده است

۲ - لفت

لفت دوره ساسانی را فارسی وسطی یا پهلوی میگویند و وجه تسمیه آن بفارسی وسطی در این است که از فارسی قدیم (۱) (زبان دوره هخامنشی) اشقاق یافته و فارسی جدید امروزی مارا تولید کرده است .

اما علت آنکه ابن زبان را پهلوی گفته اند حقیقت معلوم نیست و در اطراف این موضوع مباحثات بسیاری شده و ما در اینجا خلافات تحقیقات و نظریات محققین را با بعضی ملاحظات ایراد میکنیم : الشوزن Olshausen از مستشرقین معروف گوید که پهلوی بمعنای پارتی است (منسوب بارت اسم طایفه اشکانیها) چون یاء نسبت آنرا حذف کنیم پهلو Pahlav می ماند که بمعنای پارت است دلیلی که مستشرق مژهور میاورد این است که دولت مهر و

(۱) حاجی حلیقه ، کشف الظنون ۴۴ ج ۱ (طبع اسلامبول)

چهر که امروزه بین ما معمول و جزء لغات حجه فارسیند در لغت بهلوی میترا و چپترا بوده اند که پس از تحریفات بتدریج بصورت مهر و چهر در آمده اند . لغت پارت هم در زبان بهلوی (پارتاوا) بوده که بتدریج مانند میترا و چپترا تحریف یافته به (پارتاو) بدل شده است پارتاو هم بمرور تغیر کرده ابتدا پارها و بعد پالها و بالاخره بصورت باهلاو (یا بهلو) در آمده (۱) .

در زبان فارسی حرف (راء) به (لام) بدل میشود (۲) و این مطلب گویا از اینجا ناشی شده که در رسم الخط بهلوی برای (راء) و (لام) یک علامت بیشتر نبوده (۳) بهمین جهت پارهاو به پالها و بدل شده و بعد در تلفظ پالهاو (لام) را بر (هاء) مقدم داشته بجای پالهاو پاهلاو (بهلو) نهفته اند . بعضی از مورخین و لغویون اسلامی السنّه ایرانی را هفت قسم دانسته و از قرار ترتیب ذیل آنها را تعداد کرده اند :

- ۱ - دری ، ۲ - بهلوی ، ۳ - فارسی صرف ، ۴ - هروی ،
- ۵ - زاوی ، ۶ - سترزی ، ۷ - سغدی . (۴)

این مقفع زبان‌های ایران را ینچه قسم دانسته از اینقرار :

- ۱ - بهلوی ، ۲ - دری ، ۳ - فارسی ، ۴ - خوزی ، ۵ - سریانی ، (۵)
- در کتب لغت فارسی اسم زبان دیگری هم بنام « زبان باستانی » یافت میشود و قنی این اظهارات را با بدکبار ترکیب کنیم ده قسم زبان برای ما بحسب می آید که عبارت باشند از : دری ، بهلوی ، فارسی ، هروی . زاوی ، سترزی ، سغدی ، خوزی ، سریانی و باستانی .

این مقفع توبد : « فارسی زبان اعلیٰ فارس بوده و موندان

Brown, Literary Hist. of Persia I, 79

(۱)

(۲) دستور زبان فارسی آقای آقا میرزا عبداللطیم خان ۱۹۴ دوره سوم (طبع ششم)

(۳)

Brown, Lit. Hist. of Persia I, 15

(۴) غایث اللغات ۱۷۸ (جاپ هند)

(۵)

(۶) کشف الظنون ۲۲ ج ۱

زردشتی بدان تکام میگرددند » و من تصور میدم که این زبان فارسی که این مقفع میتوید بازبان باستانی که بعضی از فرهنگ نویسان ذکر کرده اند یکی بوده و بهتر این است آنرا چنانکه بعضی هم گفته اند « فارسی باستانی » بله وئیم زیرا بعقيده حقیر این زبان همان فارسی قدیمی است که در دوره هیخا منشی معمول بوده و در دوره ساسانی عامه دیگر آنرا نمی‌فهمیدند فقط علمای مذهب و موبدان زردشتی میتوانستند آنرا بفهمند؛ بعدها مورخین و فرهنگ نویسان بعضی زبان « فارسی قسمه رافقط (فارسی) و برخی (باستانی) و بعضی دیگر (فارسی باستانی) نامبرده اند؛ هروی، زاوی، ستری و سفری را نه مورخین ذکر کرده اند نمیتوان حقیقت زبان شمرد بلکه اینچهار لهجه، های فرعیه Zaman فارسی در آن دوره بوده اند . Dialectes

خوزی بعقیده این مقفع زبانی بوده که پادشاهان و اشراف در خلوت با درباریان و حاشیه خود بدان تکام میگردند .

سریانی (بگفته این مقفع) زبان اهل سواد و مکاتبه دوره ساسانی بوده؛ از اسم این زبان نمیتوان درک کرد که این لغت هرچه بوده نمیتوان آنرا جزء السنّه ایران شمرد آنچه ظاهرا بنظر میرسد این است که این سریانی زبان مترجمین سریانی نزد دوره ساسانی بوده که برای ایرانیان از زبان اصی خود کتاب را بهلوي نقل میگردند .

اما لغت دری بعقيده فرهنگ نویسان فارسی « نام زبانی است که بدرا کوه منسوبست چه در زمانه ساقی در دره های کوه روستائیان بدان ناطق اودند چون مخلوط بزبان دیگر نبوده اهذا آنرا فصح خوانند و بعضی نوشته اند که در زمانه بهمن چون مردم از اطراف بدرگاه او می آمدند و مردمان زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند حکم کرد که زبانی وضع کنند آن بر در پادشاه بدان تکام کنند . اهذا آنرا دری نامیدند یعنی زبان درگاه سلاطین و این زبان از دیگر زبانهای فارسی فصح تر بوده (۱) از تمام ده زبان معروفه مورخین اسلامی برای ایرانها ذکر

گرده اند بهلوی از همه مهمتر و معروفتر است از آینجهت مجدد ایهلوی را موضوع بحث فرار داده تحقق خود را مداومت میدهیم ، چنانکه پیش دیدیم بهلوی یا بهلو نهفته الشوزن از کلمه پارت یا پارتوا تحریف یافته و این اشتقاق بهلوی از پارت میفهاند که طرز خط و کتابت بهلوی در او اخر عصر پارتها در ایران انتشار یافته (۱) مسکو کانی که از سلاطین آخری اشکانی بخط بهلوی کشف شده این نظر را تائید میکند . (۲)

مورخین اسلامی و صاحبان قرن هنر فارسی کویند که : بهلوی منسوب بهلو است و بهلو در فارسی معنای شهر است پس زبان بهلوی یعنی زبان شهری چرا که این زبان در ایام قدیم مخصوص شهرها بوده (۳) بهضی کویند که بهلوی منسوب است به بهله یا بهلو که نام بنج ولات : اصفهان ، ری ، همدان ، نهواند و آذربایجان (مدى قدیم) بوده واز آینجهت زبان مزبور را زبان بهلوی میکویند که در آن ولايات بدآن تکلم میکردند . (۴) مرخی دیگر کویند که چون بهلوان باین زبان متکلم بودند راینجهت آرا بهلوی گفته اند .

بهلوان جمع بهلو است و بهلو در لغت فارسی قدیم معنای نجیب و شریف و بهلوان معنای اعیان وارکان است (۵) چنانکه فردوسی در ستایش امونصور بن محمد کوید :

« جوان بود و از تور بهلوان خردمندو بیدار و روشن روان »
خلاصه ایکه بهلوی یا فارسی وسطی زبانی بوده که در او اخر دوره اشکانی در ولایت مدي شروع شده و تدریج شروع کلی حاصل گرده است .
البته این مختصه است که در خصوص السنة معموله در دوره ساسانی نوشته هنوز کاملاً با این نویسیده ممکن است بعدها بعضی مطالب کشف گردد که مقداری از این حسنهات را تائید کنند و یا عکس غلط و خطأ بودن آنها را واضح نمایند .

بعض اشتباهی

Nöeldeke, Ency. Brit. XVIII, 135

(۱)

Brown, Lit. Hist. I, 103

(۲)

(۳) هیات اللئن ۸۷

(۴) کشف الظنون ۴۳ ج ۱

(۵) هیات اللغات ۱۷۴ تقلیل از سراج اللغات

امارا ساید

— متوسطین —

جامی، آمد در این سپنج سرای؛
زینت مرد، عقل مادر زاد.

اگر این نیست شیوه ادبی،
گرده حاصل ز خدمت استاذ.

اگر این نیز نیست سیم وزردی،
که شود پرده پوش عیب و فساد.

اگر این نیز نیست صاعقة،
که کند بیخ عمرش از بنیاد.
جاهی

— مادر —

از آثار معاصرین

پستان بدhen گرفتن آموخت
بیدار نشست و خفتن آموخت
بر شنجه گل شکفتن آموخت
قاشیوه راه رفتن آموخت
دستم بگرفت و پایما بر د
یگحرف و دو حرف بر دهانم

گوبند مرا چوزاد مادر
شبها بر گاهواره من
لب خند نهاد در لب من
دستم بگرفت و پایما بر د
یگحرف و دو حرف بر دهانم

پس هستی من زهستی اوست
ناهستم وهست دارمش دوست

— ایرج میرزا — جلال —

اویات

- آهنگران -

(از آثار فرانسوا کپه)

د سوکنست من ، آقایان فضاه ای بتوان خواهد بود »

تفصیل این است : تمام عماجات آهنگ خانه تعطیل کردند .
حق با آنها بود زیرا آن زستان خلی سخت وبالاخره این دفعه حومه
شهر از گرسنگی خسته شده بود .

عصر شنبه ، در موقع مزد هفتگی ، دست من را آهسته ترقمند
وبمیخانه که محل اجتماع کار تراها بود ، برداشتند .

در آنجا رفقا و همکاران کون سال من - آنها از گفتن اسم آنها
امتناع داشته و دارم - بمن نفشد :

«عمو زان ، ما دیگر طاقت نداریم : یامزد مارا زیاد کنند
یاما کار نمیبینیم ! بما ظلم میکنند و بگانه وسیله ما تعطیل (گرو) است .
بنابراین ماسمارا که ریش سفید ما هستید ، انتخاب میکنیم که
بروید و بدون اوقات تلخی بارباب اطلاع بدھید ، اگر مزد آن ما را
اضافه نکنند ، ازفردا تمام وزها یک شنبه (یعنی روز تعطیل) خواهد
بود . عمو زان ، شما یاما همراه هستید ؟ »

من گفتم : « حالا که این ترتیب برای رفقا فائده دارد ، من
حاشر هستم . »

آقای رئیس محکمه ، من اهل سنگر بندی در کوچه و شروعور
تیست . من پیرمرد ساکنی هستم و قدری سوءظن نسبت بلباس مشکنی ها
که باعث کشته شدن مردم میشوند ، دارم . در هر صورت . من نمیتوانم
تكلف آنها را دکنم . این بود آنها بیانیت اگر این بدیدن ارباب رفتم .
من رسیدم . ارباب سر میز بود : من را وارد گردند . من

دست تنهی خودمان را شرح دادم : گرانی نان ، سندنی گرایه منزل وغیره .

من بیان کردم آن ما قوه تحمل نداریم .

من صورت حساب مشروطی از عابدی ارباب و عابدی خودمان - کار کرها - عرضه داشتم و اظهارات خودم را مُؤدبانه ختم کردم آن بدون تحمل ضرر ، او میتواند مزد کار گران را اضافه نماید . ارباب مشغول بسته شکستن بود و بارامی اظهارات من را گوش حیداد . بالاخره بمن کفت :

«شما ، عموماً زان و آدم متینی هستید : آنها که شمارا انتخاب کرده اینجا فرستادند میدانستند چه میکنند . برای شخص شما من هم بشنیم که جا در آهنگ خانه خودم خواهم داشت . ولی بدانید ، دادن مزدی که وفقاء شما مطالبه میکنند از قوه من خارج و منرا خانه خراب میکنند . بنا بر این من فردا کار آن خانه را میندم و آنها که مانع کار و اسباب قبل و قال میشوند مردمان تبلی هستند ، ابن است کلمه آخر من که شما میتوانید بانها ابلاغ کنید .»

من جواب دادم . «خبلی خوب ، آقا .» و با قلب محظوظ بحر کشتم که جواب ارباب را - چنانکه وعده داده بودم - بر قفا بر سانم . قبل و قال بزرگی برپا شد . مطلب رنگ سیاسی پیدا آرد .

بالاخره قسم خود دند که بکار کر خانه مراجعت نکند .

من هم - بلى من هم - مثل سایر دیش سفیدان کار آن خانه قسم خوردم .

آه ، من یقین دارم ، خبلى ها در این شب ، وقتی آن به منزل من آجست بردند و برای خرج خانه نه کیسه خود را در کوشش میز کذاشتند چنوزحال نپودند ، خبلى ها از خجال اینکه شاید تامد مبدی بی بول و

مزد بمانند و ازحالا باید خودرا برای تحمل کرسنکی عادت بدهند . مسلماً شب را تا آخر توanstند بخوابند . برای من ضربت خبلی شدیدتر بود زیرا که من جوان و تنها نیستم .

وقتی که من بهخانه مراجعت نمودم ، دو طفل کوچک خودم را روی زانو کردم . - این دووجه ، نوه های من هستند که پدر و مادر ندارند : داماد من مفقود الانز نمود ، دختر من سر زای مرد - من متغیرانه این دو دهن کوچک را نکاه میکردم که عنقریب با کرسنکی آشنا خواهند شد و سرخ میشدم که چرا من قسم خوردم ، درخانه بمانم و از کار دست بکشم .

ولی باز فلَر میکردم که من از سایرین زیادتر مورد ترحیم نیستم و - همانطور که درمیان ماها بلد هستند در عهد خود بایدار باشند من باز - بخودم وعده دادم که بوظیفه خودم تا آخر عمل کنم .

در این موقع زن بپر من ، با تمر خمیده در زیر سنگنی یک غله لباس تر که شسته بود ، از رخت شوی خانه خودش آمد .

بیچاره حال ایله به داش از اطلاع از مطلب اوقات تلخی نمیشدند نداشت ، چشم های خود را زمین ااطق دوخته مدتی ساکت وی حرکت ماند و پس از چندی گفت :

« مرد من ! تو میدانی که من زن صرفه چونی هستم ، آچه که بتوانم خواهم کرد ، ولی روزگار خبلی سخت است و ما فقط برای پانزده روز نان داریم . »

من جواب دادم :

« شاید بزودی کارها درست بشود » - در صورتی که میدانم من هیچ کار نخواهم توانست بکنم ، مگر اینه بقسم خودم خیانت بکنم .

مزد بمانند و ازحالا باید خودرا برای تحمل کرسنکی عادت بدهند . مسلما شبرا نا آخر توانستد بخوابند . برای من ضربت خبلی شدیدتر بود زیرا که من جوان و تنها نیستم .

وقی که من بهخانه مراجعت آردم ، دو طفل کوچک خودم را روی زانو کردم . - این دوچه ، نوه های من هستند که پدر و مادر ندارند : داماد من مفقود الان نند ، دختر من سر زای مرد - من منفکرانه این دو دهن کوچک را نگاه میکردم که عنقریب با کرسنکی آشنا خواهند شد و سرخ میشدم که چرا من قسم خوردم ، در خانه بمانم و از کار دست بکشم .

ولی باز فکر میکردم که من از سایرین زیباتر مورد ترحیم نیستم و - همانطور که در میان ماهما بلد هستند در عهد خود بایدار باشند من باز - بخودم و عده دادم که بوظیفه خودم تا آخر عمل کنم .

در این موقع زن بیرون ، با تمر خمیده در زیر سنگینی یک غله لباس تر که شسته و داده از رخت شوی خانه خودش آمد .

بیچاره حال ایله به - از اطلاع از مطلب اوقات تلخی بگندند نداشت ، چشم های خودرا زمین اطاق دوخته مدتی ساکت وی حرکت ماند و پس از چندی کفت :

« مرد من ! تو میدانی که من زن صرفه جوئی هستم ، آچه که بتوانم خواهم کرد ، ولی روزگار خبلی سخت است و ما فقط برای پانزده روز نان داریم . »

من جواب دادم :

« شاید بزودی کارها درست بشود » - در صورتیکه میدانستم من هیچ کار نخواهم توانست بکنم ، مرد اینه بقسم خودم خیانت بکنم ،

علی الخصوص که ناراضی ها برای امتداد تعطیل ، مراقبت کامل خواهد
کرد که تخلف کشندگان از قرار داد عمومی تنبیه شوند .

﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ﴾

احتیاج و کرسنی آمد !

آه ، محاکمه کشندگان من ! محاکمه کشندگان من ! بدانید
که در شدید ترین موقع سیاه روزی واحتیاج ، من هر گز نمیتوانستم
هزد بشوم و حتی اکر فقر دزدی را میگردم ، مسلما از خجالت میگردم .
من ادعا نمینم که آن مایوس بدیخت که از صبح تاشام چشم
های بدیختی خود نکاه میگند (سیاه روزیش در نظرش مجسم است)
در مغز خود خیالهای بد نمیپروراند .

با وجود این ، در سخت ترین موقع شدت سرما ، وقتی که
دیانت کهن سال من عملاً مورد استهzae میشد ، بعنی وقتی جفت وفا -
دار و دوچجه خورد سال من بیخاری بی آتش چسیده از سرما میگزیدند
باشندن فریاد پیچه ها و دیدن ذریه این زن ، با مشاهده این کروب
منجمد شده از سرما ، هر گز - باین مصلوب قسم - هر گز فرعمل
شنبیع دزدی ، عملی که شخص با قلب مضطرب ، چشمها متجسس و
کربزان ، دست خود را برای ربودن مال غیر دراز میگند ، در مغز
تاریک من تولید نشد !

اسوس ! اکر تکبر من حالا کداخته شده است ،

اکر من در مقابل شما سرتسلیم پیش آورده ام .

اکر من در حضور شما کریه میکنم ، بجهت این است که آن
سه نفری که من حالتان را الان برای شما بیان کردم ، آن سه نفری
که برای خاطر آنها من مرتكب آنکاری که واقع شد گردیدم ، در
نظر من الان مجسم هستند و من آنها را میبینم !

در ابتدا بطور ویکه و ظفیه حکم میکرد و قفار شد : نان خشک خوردیدم و هرچه داشتیم گرو کذاشتیم . تتحمل این اوضاع برای من خبلی سخت بود ، اطاق برای ما مثل قفس است و ما نمیتوانیم در خانه بنشینیم ، ملاحظه کنید ! بعدها من لذت محبس را هم چشیدم و تقواوت زیادی ندیدم ، بعلاوه یکاری عذاب بزرگی است . کسی این مسئله را باور نخواهد کرد ، ولی وقتی مجبورا دست های خودتان را روی هم کذاشته ویکار ماندید ، آنوقت ملتفت میشود آن شما کار کر خانه را دوستداریدو این فضای آرده ، سوهان و آتش ، محیط مطابق شماست .

در آخر پانزده روز ، مادیگر یک دینار نداشتیم ، در ظرف تمام این مدت من مثل دیوانها راه میرفتم ، یک خط مستقیم را پیش کرفته در میان جمعیت جلو میرفتم ، صدای شهرها مخدو و مسخر است و بهتر از الکل غصه و کرسنگی را از خاطر میرد . دریک روز سرد رنگ پریده ماه نوامبر که نزدیک ظهر من به منزل مراجعت کردم ، ذن خودم را دیدم که دریک کوشش اطاق نشسته و دوچه را بروی سینه خود چسبانده است . من فکر نارم آن قاتل اینها من هستم ! پیره ذن بالهایت ملایمت ، مثل اینکه از من خجالت میکشد ، بنم کفت :

« شوهر بیچاره من ، تر خانه از قبول تو شک آخری ما بواسطه شدت کهنه امتناع نمود . از هجا حالا نان پیدا خواهی کرد ؟ » من جواب دادم : « میروم بلمه کاری بدنم » و خودم را تشجیع کرده مصمم شدم که بروم و در کار کر خانه شروع بکار آنم . اگرچه پیش یعنی میگردم آن ازمن خوب یزدیرانی نخواهد شد باوجود این اول بعدهانه کهنه آن محل اجتماع و پاتوق سر دسته های

تعطیل بود ، رفتم .

وقتی که وارد شدم — بخدا — اول خیال کردم آن خواب می‌بینم : در صورتیکه ما نان خوردن نداشتیم . آنها مشغول باده نوشی بودند — بلی آنها مشغول شراب خوردن بودند .

آه ! اشخاصیکه پول شراب آنها را میدادند و باین ترتیب جان کنند سخت مازا ممتد مینمودند . بشنوند آن پلک پیر مردی حالا هم با انها نفرین می‌کند :

همین که من بشراب خورها نزدیک شدم . آنها از چشمء ای سرخ شده من و سر افکنده من تقریباً ملتفت شدند ، برای چه آمده‌ام ؟ با وجود صورت های پرچین و درآمد سرد و زمخت آنها . من گفتمن :

« من آمده ام بشما بکویم : من بیش از شصت سال عمر کرده‌ام زن من بامن همسال و پیره زن است . نکاهداری دو طفل کوچک بر عهده من است ، در سوراخ زیر شیروانی که ما منزل داریم اثاث الیتی که موجود بود ، فروخته شده است و فعلاً مادیکر نان خوردن نداریم برای من یک تخت خواب در مریضخانه و پس از مرگ دادن نش من بمرده برها (مهصلین طب و جراحی) اهمیتی ندارد ، مآل کار لختی هائی مثل من همین است . ولی باید فکری برای زن من و کوچلوهای من کرد . این است که من می‌خواهم تنها بکار گر خانه مراجعت کنم . اما قبل از خواهم از شما اجازه بکیرم که بعدها در باب من بعضی مزخرفات گفته نشود . »

بیینید ! موهای من سفید و دست های من سیاه است زیرا آن پیش از چهل سال است که من آهنگر هستم .

بکذارید من تنها بهلوی ارباب بروم و مشغول کار بشوم . من خواستم کدامی بگنم ولی توانستم . بنون عذرخواه من است .

پیشانی پرچین و ابرو های کره خورده - تبیجه بلند کردن
کوییدن پنداشتن - دست و بازو های توانا و ورزیده شده آه حال باید
برای سؤال بطرف عابرین دراز شوند . برای ندانی ساخته نشده اند
و ندادی با این قیافه را در انتظار مضمحلک مینمایند . اکر بیر مرد ترین
شما زودتر از سایرین تسلیم احتیاج بشود ، خلاف عدالت زیادی نخواهد
شد . من از شما استرحام میکنم ، اجازه بدھید من تنها سر کار خود
برگردم . این است مطلب من . حالا بگوئید ، آیا شما خبلى ارابن مسئله
متغیر خواهید بود ؟

بکی از آنها سه قدم طرف من برداشت و بمن آفت : « خائن ۱ »
من حتی در قلبم احساب سردی کردم و خون نور چشمهاى
منرا زائل کرد .

آنگسی که بمن این حرف را زد جوانی بود بلند بالا ، بار نک پریده
مثل رنک روشنائی لامپا . از آن هر زده تردد ها ، زن باز های لاسی ه
که در روی شفیقیه های خودش ، مثل دخترها ، دودسته موی مجده ،
دودسته موی موسوم به « دلربا » داشت . این شخص چشم های استهzaء
کننده خود را بمن دوخته بود و بیوش بیوش می خنید . سائزین بطوری
ساقط بودند که من صدای ضربان قلب خود را می شنیدم .

یک مرتبه ، من سر خود را بادو دست کرفتم و فریاد زدم :

زن من و دویسر بچه من خواهند مرد - بعمرانه ۱

من خودم نخواهم رفت کار بخشم - بسیار خوب !

ولی من قسم می خورم که تو - همین تو - جواب این توهین
را بمن خواهی داد و ما ، مثل متمولین ، با هم جنک خواهیم کرد :
وقت جنک ۹ - همین الان .

سلاح من ؟ - من حق انتظام سلاح را دارم و بمرک خودم آه

سلاح من پنک سنتین خواهد بود که برای بازو های ما سبکتر از شمشیر و قلم است .

شما ، رفقا ! شمام شاهد دولل خواهید بود .

حالا ، رفقا ! حلقه نزند و در این آتش ها دوتا از آن آهن کوب های خوب زنگ زده برای ما پیدا کنید !

ای ، تو ! توهین کننده رذل بیر مردها ! خودت را حاضر کن ،

بچب ! نیم تنه و پراهن خودت را بکن و بدست خودت تف کن !

من دیوانه وار با آرنج های خودم جمعیت کارگه هارا از هم شکافته راه باز کردم و دریک کوش ، در میان یک تل ادوات آهنگری دوچکن سنگین را ییک نظر انتخاب کردم و بهترش را جلو توهین کننده خودم انداختم .

خنده استهzaء هنوز لبهای اورا از هم باز مبکرد ولی احتیاطا سلاحی را که من بطرف او انداخته بودم ، در دست آرفم با حاشیات تدابعی نفت :

« بیر مرد ، او قات زیاد تلح نشود ! »

من جوابی باو ندادم و در حالت حمله باو نزدیک شدم .

در صورتیکه بااظر بالک خودم اورا مرعوب کرده بودم و ابزار کار و حریبه حالیه خودم را دور سر خودم میچرخاندم .

هیچ وقت جسم های مضطرب سگی که زیر شلاق اف cade ا کنک میخورد و استر حام مینه اید ، همچو حالت تضرع و عجز را که من در چشم های این بزدل ترسو دیدم ، نشان نمیدهد . او با چشم های کرد شده عقب عقب هیرفت تاینگ بدبوار رسید و چشم های خود را با التماس بمن دوخت ، ولی افسوس که دیر بود ! یک پرده قرمز ، یک مو خونین ، مایین من و این موجودی که از ترس خودش را باخته

بود . حائل شد و یک ضربت - فقط یک ضربت - من مغزا و رام تلاشی نبردم .
من میدانم که این عمل من آدم کشی است و من محکوم هستم . من البته میل ندارم که خلط مبحث بشود و یک آدم کشی عادی باسم دوئل نایمده شود .

نشن بی جان او زیر پای من بزمین افتاده بود و مفتش از شکاف سرش بزمین میریخت .

مثل یک آدمی که یکمرتبه هوشیار میشود و قایل وار ملنفت تمام عظمت تقصیر خود میتردد ، من انجا ایستاده بودم و هردو چشمان خودم را با دست خودم آرفته بودم ، در این موقع رفقا نزدیک من آمدند و خواستند من را بپرند ، دست های ارزان بطرف من دراز شد ولی من یک اشاره انها را از خودم دور کردم و گفتم : « بنی دست نزند ، من خودم خودم را مهکوم بمرک میدنم ، آنها فهمیدند . پس از آن کلام خودم را از سر برداشتمن و جلو آنها آرفته ، چنانکه در موقع کدامی معمول است ، گفتم : « دوستان عزیزمن ، به بیرون و کوچوالو ها کمک بگنید »

ده فرماں جمع شد و بتوسط یقی از همکاران قدیم برای انها فرستاده شد . بعد از این من خودم بغمیسری رقم و تسلیم شدم . حالا شما تمام سر ندشت جنایت من را نهادز روی صداقت یان شده است میدانید و میتوانید اعتنای باظه هارات پرشاخ و برک آقایان و کلاء عدلیه نکنید . مقصود من از یان باره جزئیات قضیه این بود که بدانید یعنی اوقات علت حقیقی یک واقعه تصادف بیش آمده های غیرمنتظره است کوچوالو های من فعلا در پرستار خانه هستند که رفق و قادر نزند کانی - زن من - از غصه در اینجا مرد . بنابراین برای من محبس ، مشاغل شاقه و عفو تقصیر مساوی وی تقاضوت است . حتی اکر من را پیای دار بفرستید ، از شما معنو خواهم شد ! س - م - خراسانی

کابوس

(از آثار حته شاعر المانی،)

بَسْتَه در این نیمه شب - در این باد و طوفان - از این جنگل
محفوظ سواره عبور می‌کند؛ این بدیر است که با پسر خود بطرف
منزل رهسپار است .

ماه کشم نور و بزرگ تازه دارد از افق بالا می‌اید . ولی نور
ضیغفتش در این جنگل بزمخت میتواند از میان شاخ و برگهای انبوه
عبور کند ایست که ظلمت مذهبی حکمفرمات . پدر بچه را هم حکم
در جلو خود گرفته در زیر بالاپوش خود او را از سرمه حفظ می‌کند
کاهکاهی هم مهیز میزند ولی راه جنگل طویل و تاریک است . باد
بشدت تمام میزد .

پدر متوجه پسر خود شده می‌گوید : بچه، جان ! چرا اینقدر
میترسی ؟ چرا صورت ترسان خودت را هر لحظه بنها میکنی ؟
پسر بار نک یربده و مضطربانه : پدر جان ! مگر رب النوع سفالک
جنگل را نمی‌بینی که در مقابل من است ؟ نمی‌بینی او را باشاخ و دم
میبیش ؟ ؟

پدر : بچه عزیزم ! این یک توده مه غلیظ است که من امی بینم .
آری خیال رب النوع جنگل بخوبی در دماغ کوچک طفل تجسم
یافته ، او می‌شند که رب النوع جنگل باوی چنین . می‌گوید : پسر ک
یا بامن بروم . بانو بازیهای خوب خوب می‌کنم . کهای رنگارنک
قشنه دارم که بتو خواهم داد . مادر من لباس‌ای طلائی دلاویز برای
تو دوخته است که تو پوشی .
پسر با پدر خود : پدر جان ! پدر جان ! نمی‌شنوی که

او آهسته بمن چه میگوید ؟ پدر : فرزندم ! آرام باش . این صدایست
که بواسطه وزش باد در برک های خشک درختان تولید میشود .
باز کوش ترسنده بچه چنین میشنود : ای بچه آوچو لو !
میل داری بامن یائی ؟ دختران خوب روی من انتظار ترا میکشند ،
آنها مهمانی خوب و جشنی فراهم آورده تورابدان دعوت می کنند ،
پرای تو میرقصند - آواز میخوانند و تورادوست دارند . پسر بایدر :
پدر ! بدر !! در آنجایی تاریک دختران رب النوع را نمی بینی ؟
پدر : پسر جان ! من خوب می بینم ، در آنجا سرو های آنهای هستند
که تاریک ب Fletcher میرسند .

رب النوع جنکل مایسر : من تورا دوست دارم . عشق سیمای
دلفریب تو در دل من جایگیر شده . یا نام برویم . و اگر نمی آنی
و حکم مرا نمی شنوی من باقوه وزور بتوحالی خواهم کرد آوقت
وای بتوا !

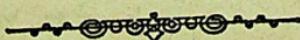
پسر : پدر من ! بدرجان !! دست او بطرف من دراز شدم
مرا گرفت ، وای پدرجان مرا برد

پدر از خشم و اندوه ارزید چند مهیج قوی براسبزد . بسرعت
می تاخت و چه را که تشیجات شدیدی بر او مستولی شده بود تذک در
بغسل آرتقت بود . بارنج فراوان و زحمت سیار - اما نزودی -
بخانه رسید ، لبکن پسر در بغل او مدتی بود که جانداره بود



«مادرها ! مریبات !! ایره بزید از نقل افسانه های وحشتگ
برای فرزندان خود ..

س : رضا . هنری - عضو دانشکده .



بزرگان

- دمستن -

- ۴۸۲ - ۴۴۶ قبل از میلاد -

دمستن پسر بیکی از متولین آن بود پدرش دا رای یک کار خانه بزرگ اسلحه سازی بوده و در وقت مرگ برای پسر خود ارث گزافی گذارد که قیم های او انرا صرف و تفریط نمودند بطور بیکه مصارف تحصیلات او هم نرسیده و جوان از تحصیل بازمانده و بعلاوه دمستن را مادرش علت ضعف مزاج اجازه نمیداد که دنباله تحصیلات خود را گرفته و آرا پیاپی برساند.

در اواین دفعه که دمستن در بیکی از محاکم عدومی حاضر شد میل و شوق زیادی به نطق پیدا نموده و در صدد برآمد خود را اول ناطق آن عصر بنماید لذا از کالیسترات Callistrate رفاقت استدعا کرد همیشه اورا در محاکم عمومی با خود برده تاطرز و سبک نطق را غرا گیرد.

بعضی اینکه سنتش باو اجازه داخل شدن در اجتماعات را داد قیم های خود را به محاکمه جلب نموده و از تفریط مالش در محکمه شکایت نموده قیم های او از آمدن به محاکمه طفره میزدند باین علت محاکمه آنها مدتی طول کشید - ضمناً دمستن تالیفات توسيیدر را مرور نموده و خود را آماده جواب دادن مدعیان مینمود - دمستن باسانی به مقصود رسید و تفریط گشتگان مالش را بدون زحمتی مغلوب نمود. دمستن که تازه اویلن اقدامش را با جام رسانیده بود بوا سطه ذوقی که به نفع پیدا کرده بود در صدد برآمد داخل کارهای سیاسی شده و خود را یک ناطق سیاسی هرفی کند - اویلن دفعه که میخواست

در جلو ملت باین قصد دهان **کشايد** افنا قاتی رخ داد که نزدیک بود اورا از خجالتش منصرف بدارد : همه‌ها زیاد مردم مانع بود که دستن حتی حرف خود را هم بشنود ، مردم اورا مسخره می‌کردند ، او ساده حرف میزد ، کاماترا بی نهایت تکرار مینمود ، زیاد فاصله میداد ، بد تلفظ میکرد ، صداش بقدیری ضعیف بود که همه مردم حرف او را نمی‌شنیدند . بی دربی نفس میزد - مردم به تنک آمده و صفيرها از اطراف به اهتزاز در آمده بود - دستن با کمال خشم از منبر نطق فرود آمده ازشدت خجالت جامه بر سر کشید و راه منزل پیش آرفت .

در اینوقت ساتیروس Satyrus بکی از دوستان صمیمیش که در موقع نطق حضور داشت دنبال او روان شده و خود را بخانه دستن دسانید .

دستن از بد بختیش شکایت کرده گفت :

« من از آن ناطقبنی هستم که بخودم در این موضوعی اندازه رنج میدهم تقریبا برای جدو جهد در فصاحت قولیم ضعیف شده است با این حال مطبوع ملت نمیتوانم بشوم ، پس جتو نه ملاحان جاهل و هر زه کسر دان پست مصادر امور را اشغال کرده و مرجع عموم تردیده اند ؟ »

دستن مایوس نکردید و با جدو حجد زیادی بخیال افتاد که معابد نطق خودرا بر طرف کرده و خویشن را محبوب ملت قرار دهد - باین جهت زیر زمینی ساخته تمام ساعات خودرا به مشق نطق در آن بسر میرد -- دستن پیش از سه ماه متواالی از زیر زمین خود بیرون نیامد درحالته نصف بسر خود را هم تراشیده بود .

دستن غالبا فکر میکرد انجه را که مردمان با او گفته اند

و آنچه را که او بانها جواب داده بود غالباً بخاطر میاورد آنچه را که در مجالس محاکمه و نطق شنیده بود و بالاخره تمام اینهارا تقلید نموده خودش باخود محاکمه مینمود و برای خود نطق مینماید در ودبوارهای زیر زمین از اینهار سه ماه است همواره یك صدابگوشان میخورد خسته شده بودند - این مشقها دستن را عادت داد که هبیجوقت بدون مشق و فکر حرف نمیزد - بعدها نطقهای را که میخواست ادا کنند تهیه اش را قبل از میدید چنانکه ملت آتن دفاتر زیادی اورا در مجلس عمومی به نطق دعوت نموده دستن چون تهیه اش را قبل نمیدیده بود معدتر خواست .

دستن برای اینکه لذت زبان خودرا رفع کنند غالباً دهانش را از سنک ریزه پر نموده و به خواندن چند شعری مشغول میگردید و کاهی از اوقات باهمین حالت از یك دامنه تنگ کوه بالا رفته و قطمه از نظم یا نثر را قرائت مینماید در صورتیکه اصرار داشت هرچه مینتواند نفسش را طولانی نماید .

دستن آئینه برای خود انتخاب نموده بود که در جلوی آن نطق مینمود تا اولاً در نطق قتها ببوده و نایاب رست (۱) های خود را به چشم خویشتن به بیند و در صدد اتفاق آن برآید - دستن در این موقع بطوری در نطق آزموده شده بود که از آهنگ صوت بی به مقاصد مردمان برد و نقل میگشتند که : یکنفر به دستن گفت : « در فلان مجمع مرا زده اند تو از جانب من در محکمه عدالت ادعای شرف نما » - دستن گفت « شخص مضروب تو نیستی زیرا آهنگ صوت شخص کنک خورده را نداری ! »

دستن وقتی که در وزارت فوائد عامه سمت عضویت را دارا

(۱) حرکات اشارات آمیز افسانه دو موقع حرف زدن و نطق .

بود خواست خودرا ناطق سیاسی معرفی نماید - در این موقع چنک مقدس La guerre phocique افکار مردم یونان را بطرف خود جلب نموده و فیلیپ پادشاه مقدونیه که میدان یونان را از رجل کار دان خالی دیده بود برای اجرای اقدامات خود (تصرف یونان) بنای مدافعت در کارهای عمومی و ایجاد این جنگها کذارده بود - دستن همواره بر ضد اقدامات او قیام نموده و آتنی هارا برضداو به هیجان میاورد - دستن نطقهای آتشین بر ضد فیلیپ نموده و نطقهای او در این موضوع موسوم به فلیپیک Olynthiennes و التین Philippiques میباشد فلیپیک در تمام دنیا مشهور و به اغلب اسننه ترجمه شده است .

در این ایام حکومت ازن دستن را بادونفر دیگر بسم سفارت به مقدونیه فرستاد فیلیپ احتراماتی که درباره او مرعی داشت در حق هیچیک از سفرا نگردد بود او تصور مینمود که میتواند دستن را با خود همراه نماید - فیلیپ وقتیکه از دستن مایوس گردید نشانهای طلاقی را که معمولاً به سفرای خارجی مملکت خود میداد به دستن عطا نمود . وقتی که اغلب معالک یونان بر ضد فیلیپ اتحاد نموده بودند از طرف هیئت متحده دستن مامور گردید - اهالی تب Thèbes را بتوسط نطقهای خود داخل این اتحاد بنماید ، ولی قبل از مسافرت دستن پادشاه مقدونیه الاته Elatée را که دارای موقع مهمی بود متصرف گردید - انتشار این خبر مردم آتن را متوحش ساخته و یکی از خود مایوس ساخته بود ، کسی جرات حرف زدن نداشت نا امیدی سرتاسر مملکت را فرا گرفته و سلوت در روی منبر های خطابه حکمرانی مینمود - تنها دستن بود که سکوت مطلق را شکسته و با یک نطق آتشین ملت را بیدار نموده امیدی قازه بازها داد و سپس بشور مزبور رفت و مقصود را انجام داد . اقدامات دستن بقدرتی پادشاه

مقدونی را متوجه ساخت که فورا چند نفر بعنوان سفارت به آن فرستاده تقاضای صلح نمود.

در این موقع دمستن بقدری دلسوز ملت معرفی شده بود که اهالی تب او را بالاتر از خود تصور نموده و بیش از اقداراتی که در آن داشت برای او فرض مینمودند صیانت هام دمستن به جانی رسید که پادشاه با اقتدار ایران مبالغ خطیری بنو-ط بکی از ساتراب های خود برای او فرستاده و نسبت به او همه قسم احترامات شایان را اعلام داشت - این از آن جهت بود که پادشاه ایران را تقاضی با فیلب در میان بود و در صدد پریشان کردن اساس سلطنت او میبود.

مکاتبه دمستن با دربار ایران بواسطه اسکندر مکشوف گردید و اسکندر نامه های آنها را در شهر سارد بدست آورده و دفاتری را که در آن مبالغ خطیره ثبت گردیده بود مکشوف گرد.

بدنامی که بونان در چنگ کرن Chéronée نمود دشمنان دمستن را اجازه داد که نسبت باو بیحرمتی و جسارت زیادی نموده و اورا در میکمه عدالت طلبیده حساب اعمالش را خواستار شدند - میبله بول گرفن از پادشاه ایران در این محاکمه علی گردید معذلک مردم اورا حامی وطن خوانده و به خلاف انتظار دشمنانش کارهای تازه تری را باو متحول نمودند.

دو همین اوان از خوش بختی دمستن فیلب پادشاه مقدو نیه بعداز مراجعت به پاینخت خود در ضیافتی بقتل رسید - خبر قتل فیلب را یکی از دوستان دمستن میرمانه باو رسانید دمستن که از مرک فیلب بیش از اندازه اندازه خاطر داشت خواست خود را بیش از این محبوب ملت قرار داده و در ظاهر پیش گوئی بنماید باین قصد به مجلس عمومی رفته اظهار داشت و شب قبل سعادت حقیقی آن را

در عالم رؤیا دیده است » چندی بعد چایارها خبر قتل فلیپ را بآن رسانیدند آتنی‌ها برای اظهار تشکر از خدایان قرباً نهادند و از این خبر بشاشت آور بی نهایت مسرور بودند ویک تاجی برای پزا نیاس قاتله فلیپ تخصیص داده شد — دستن با اینکه بیش از هفت وزن از مرک دختر جوانش نگذشت بود البته باشکوهی که با شاخهای کل آرایش شده بود در برنموده و در مجلس عمومی حاضر گردید .

در این موقع اغلب از شهرهای یونان تشکیل اتحادی داده خواستند یکباره از ذیر سلطه و اقتدار مقدونیه بیرون بیانند آتنی‌ها آن دارای همه قسم اسلحه بودند بساختو های مقدونی حمله کرده شهرهای اشغال نموده و بسیاری از سریازان آنها را کشتن دستن مراسله باین مضمون برای شاهنشاه ایران نوشت « وقت است که اعلیحضرت شاهنشاه ایران با یونانیها همدست شده و برای جنک با استکندر قیام نمایند » — استکندر در این وقت طفل نامیده بیشد — اما بس از اینکه استکندر سر رشته امور سلطنتی را بدست آرفت و با فوج بزرگی به بستی Bestie داخل شد یونانیها کمی خجالات تدبیر آمیزانه خودرا بست یافته و دستن ~~که~~ تا آنوقت با قلبی قوی وی اعتنا بیخوا دث بزرگ میزیست یکباره ترک عادت کرده و از این بهادری ناتهانی استکندر جبرتی بی نهایت یافت — اهای تب که از منطقین جدا شده بودند و تها با یستی در مقابله حملات دشمن دفاع کشند شهر کوچک خودرا کاملاً نزدیک به ویرانی یافتد این حادنه تزلزل عمومی را میان یونانیان فرام آورد — یونانیانه مصمم شدند دستن را باعده از سفرای جلیل بطرف استکندر بفرستند اما این ناطق مشهور که از خشم شاهزاده میترسید و قبیه بتوه سیرون رسید از رفاقت خود جدا شده و مأموریت خویش را ترک کفت — در این اوقات استکندر هشت نفر از ناطقین بزرگ را از آتن تقاضا نمود : دستن

دستن Démosthène ، پولیوکت Polyeucte ، افیالت Ephialte ، لیکورک Callisthène ، میرکلس Myroclès ، دامن Damon ، کالیستون Lycurgue و کاریادم Chariadém . دستن وقتی‌از تقاضای اسکندر مسبوق گردید به مجلس عمومی رقه نکانی را به مردم اشارت نمود دستن برای آتنی ها مثل بیش هائی را که سخنانشان وا به گردها تسلیم گرده بودند نقل نموده گفت : ما پاسبان شما هستیم اگر مارا به شاهزاده مقنونیه یعنی آن گُرگ خونخوار تسلیم گنید آزادی خودتان در خطر خواهد بود . — دستن در بازارها به مردم می‌گفت : شما مثل تجار گندم هستید که برای فروش متعاقان نمونه ها از گندم خودتان برای مشتری می‌فرستید مشتری پس از اخذ نمونه هاتمام گندم را از شما خواهد گرفت مقصود این بود آه شما می‌خواهید مارا که نمونه ملت هستیم بدشمن تسلیم گنید و بعداز مدتی خود نیز بدست آنان گرفتار خواهید گشت . یک تهمت دیگری نیز برای دستن تهمه شد و آن این بود که (هار بالوس) نام از اسکندر فرار گرده بود خواست درینه آن زیست گند دستن اورا مفسد دانسته و توقف او عقیده نداشت . ولی یگروز دیده شد که دستن ترک عقیده کرده است . در اینجا گفتند که یک جام طلا و ۲۵ طلال از طرف هار بالوس برای او فرستاده شده است . دستن نتوانست از خودش دفاع گند . همه و هیاهو بر نقط او چرید و بالاخره محکوم بادای بنجاه طلال گردیده و محبوس شد خوف وسر افتدگی فعل ارتشاء ، زحمت حبس وضعف مزاج اینها دستن را بفار وادار گردند . لذا حافظین محبس را فریب داده و فرار نمود . در خارج شهر چندتن از دشمنانش را دید آه بطرف او می‌ایند دستن متوجه شد لیکن هراسن ییجا بود چه دشمنان او برای آزارش نیامده بلله وجاهتی برای سر راهی او آورد . دستن بی اندازه منزور و در همان حین بی اندازه مائل شد و گفت : « آه ؟

آه ! آیا چطور میتوان دست از شهری برداشت که دشمنان آنجا
بهتر از دوستان سایر جاهای هستند ؟

دستن بسیار وطن دوست و پس از هجرتش نمایشات خوبی داد
گویند هر وقت که منظره باشده آن در نظرش جلوه گر میشد دودیده اش
پر اشک میکشت و در بسیاری از کارهای نادر طی اجرای امورات
قضاؤتی و سیاسی کرده بود متاخر و ملول بود و قبیله میخواست از آن خارج
نمود روح خود را بطرف آن کرده در حالتیکه مینزو minerve را
خطاب نموده بود آفت «حامیه شهرما ، چـکونه توحیمات میکنی سه
حیوان شرور جقد ، از دها و مت را » (۱) - هرجوانی که برای ملاقاتش
میاد و با او صحبت میداشت دستن اورا منع میکرد از اینکه داخل
امور سیاسی و اجتماعی بشود و میکفت هر کاه کسی در آغاز بمن دوره :
یکی راه صعب الوصول محکمه قضاؤت و مجامع و دیگر راه مرکرا نشان
میداد اکر از این مشقات و صدمات و حسادات ، نهادهای بی جا ،
و حشتهای هولناک و آلام بی بیان که از محکمه قضاؤت و مجامع
جدائی ندارند آنایی داشتم البته راه مرکرا پیش کرفته با کمال خرمی
در قبر جای میکردم .

هناکینه استکندر پدرود زندگانی کفت دستن هنوز در تبعید
بود - پس از فوت استکندر مجدها یونان مغوش کشته و هر قسمی از آن
در تحت تملک یکی از بزرگان قرار گرفت دستن سفرای آن را در حین
تبعید ملاقات نموده آنها و عده نصرت و اطمینان داد که هر چه زودتر
همه را بر ضد مقدونیها برانجیخته و آنها را از یونان بخارج براند .

جزی نهادست که اهالی یکی از شهرهای آرکادی Arcadie به کمک
دامن Damon پسرعموی دستن فرمانی صادر کردند که دستن را

(۱) آنă Athénée باشیرو بعلیه بونابیا الی ملک و صفت و موسیقی و چنک بوده این الی حافظ و نگیبان آن بوده چند واژدها دو حیوان معنوнос او هستند

شهر خویش بر گردانند کشتی بزرگی برای آوردن دستن به ازین
فرستادند و قبیله دستن به بندر بیره Piré رسید تمام عمال و
بزرگان مملکت با جمعیت معتبر ای باستقبال او آمدند و از همچنین قسم اقدام
فرو نکار نکردند.

مهندا جریمه که با میحوم بود از نظرها محو شد و برای
آنها بتوانند جریمه خود را پردازد اورا آرایش دهنده معبد زوپی تر
Jupiter قرار دادند که از این راه سرمایه پیدا کرده و دین
خود را پردازد (حسب المعمول به کسی که دارای این مقام باشد سالیانه
۵۵ تالان دولت آن میداد) اما بدختانه طوای نتشید که رشته تعمات
آونا آون حباته دستن از هم کست زیرا هنگامیه یونانیها در کران
Cranon شکست سختی خورد و آنی پاپل بطرف آن حمله می‌اورد دستن
باطرقدار اش قصد گریز نردند لذا از طرف ملت میحوم به مرک شدند.
طرفداران دستن هریک بطرفی برآکنده شدند آنی پاپل برای
بدست آوردن آها سربازانی چند بریاست ارشیاس Archias باطراف
فرستاد ارشیاس چون اطلاع یافت که دستن در معبد نیون دو کاری
پناهنه شده است خود بدان شهر رفت و خواست که باو
تمامی دهد اما سخنان ملابم و شبرین ارشیاس دراو از نکرده و فهمید که
قصد دیگری درباره او دارند دستن چند کامه بطور خشم به ارشیاس
گفته داخل اطاق معبد گردید مثل اینکه میخواهد چیزی بنویسد کاغذی
برداشت درحال قلم را چنانه بیشتر او قوت موقع اندیشه بدھان میگرفت
برلب نهاد ولی این دفعه سم مؤثری در آن پنهان داشته بود پس از چند
دققه که قلم در دهانش بود خودش را در جامه پوشانیده و سر را بزیر
خم نمود - دیده باهانی که نزد در اورا تماشا میکردند تصور کردند
که او از مرک هراس گرده و اینک از اثر آن است چنین به بی‌شرفی تن

در داده و سررا! بزیر انداخته است - ارشباں نزد او آمده تسلیت‌ش‌می
داد واورا تشویق میکرد به اینکه با آتنی پاتر از درآشتنی در اید و نیز
بیاو اطمینان میداد که آتنی پاتر باو آزاری نخواهد رساند.

دستن که احساس می‌گرد زهر کار خود را آفرده است روی را
کشوده در مقابل مجسمه نپتون ایستاده چنین خطاب نمود: « ای نپتون
من از معبد تو زنده بیرون می‌روم اما آتنی پاتر و اهالی مقدو نیه
بواسطه قتل من هنک احترام تورا خواهند نمود » او داشت باز حمت‌زیادی
این جمله را با انجام میرسانید که خوب شن را لر زان یافت - هنوز از
مقابل محراب نپتون نگذشته بود که دفمه آخرین آه حسرت را کشیده
جهان را وداع گفت.

چندی بعد یو نانها محسن و محمد این ناطق معروف را بیاد
آورده و با آنهمه تهمت‌های رذیلانه که بوی زده بودند با فتحارش مجسمه
از برنج بربا آردند و امرشد که ارشد خانواده دستن در بریتانیه
وظیفه خور باشد و در روی بایه مجسمه این کاماترا نقر نمودند:
« اگر زور پنجه و قدرت توابی دستن ، چون فصاحت
بوشیرین زبانیت بود ، هر کز کی نمیدید که یونا نیان تمکین
شمშیر مقدونیه را بنمایند »

احمد رخشان

رنگاران

احجار گریمه:

فیروزه

فیروزه عبارت است از فسفات دانلین مرکب بالاء که بواسطه هنر . برزن سبز ملوون شده است . وزن مخصوص آن از ۲۰۶ الی ۲۰۸ است : سختی آن از بلور کوهی قدری کمتر است . می توان آن را بطور بسیار خوب صاف کرد . تقریبا همیشه حاجب ماوراست ، ولی ، وقتی که نازک و کم ضخامت است . معکن است اندکی شفاف باشد . رنگ فیروزه بواسطه مرور زمان تغییر نمی یابد و تا يك اندازه کمیاب و نادر است . گرانبهاترین فیروزه ها در ایران پیدست هی آیند . در (السنیج) در (ساکس) نیز پیدا میشود .

یك نوع فیروزه است که از کارات استخوانی ملوون بواسطه آهن حصول می یابد . این نوع در مقابله روشنایه ای مصنوعی رنگ خود را ضایع میکند و بهای آن کمتر است . در زمان کمی ، اون آن زائل میگردد بواسطه فروبردن در محلول (آزوتات دو گوئیور) می توان رنگ آن را اعاده نمود ، ولی این رنگ که یدوآ بسیار قشنگ است فقط چندروز بایدار میماند . (فسفات) های (مانزی . الومین و آهن) را نیز باسم فیروزه بفروش میرسانند . وزن مخصوص اینها ، بیشتر از وزن فیروزه اصل بوده تا ۳۰۱ بالغ میشود . فیروزه اول در ایران اشتهر به مرسانیده و معروف بوده است . شاه ایران در زمان (لوئی چهاردهم) سفارتی بدربار فرانسه اعزام داشته ، خدمتا مقدار زیادی فیروزه پادشاه مذکور ارسال نموده بود . فرانسویها که راجع باین

کونه احجار تریمه تصورات دیگر داشتند، فیروزه های شاه ایران را چندان نه پسندیدند.

بنا بر روایات مصنفین اسپانیائی، اهالی قدیمی (مکسیک) حامل یکنوع سنگهای سبز رنگ بودند که شباهت کلی فیروزه داشت. آن سنگها را بیشتر از طلا قیمت می‌فرارند و بالبه و معانده خودشان را بواسطه احجار مذکوره تزیین مینمودند. در عوض یک کوشواره از فیروزه اهل مکسیک یک قاطر میدادند.....

تبریز - ۱۴۳ تجده

خواطر و آراء

ملت یعنی چه ؟ انبوه افرادی که اکثریت آن بی علم الد و صدا همیشه از اکثریت برخاسته و فکر های عمومی وقتی ماهر ممزوج شد، یک فکر ذاتی و کوچکی را تشکیل میدهد، هیچوقت این صدا ه و این افکار نمی تواند عابل پلتیک سیاست و جزئیات خط مشی یک دولت واقع شوند



وزیری که از ترس فحش عموم از انجام یک مصلاحت مخفی عمومی استنکاف ورزد - آبوزیر خائن است



ادارات سیاسی و مجامع یک مملکت یک مدرسه است که افراد آن مملکت پس از آنکه مدارس علمی را طی کردند باید دوین مدرس تحصیلات عمل کنند

از مقالات اوبهار

صفحه از تاریخ

تاریخ اجتماعی

نیمهایمیت آلمان (۱)

- ۱ -

« با وجود قدمت تاریخی خود ، ملت آلمان ما بین ملل بزرگ اروپای هری جوان ترین ملت محسوب میشود — ملت آلمان دو دوره جوانی داشته و در مرتبه برای رسیدن شالوده عظمت سیاسی و آزادی اخلاقی خود مبارزه کرده است .

قریباً هزار سال پیش ، از این ملت آلمان سر فراز ترین سلطنت قدرمن را تشکیل داد و هشت قرن بعد دوباره قدرت تازه خود را روی پایه های کازه بنانموده در روز کار ما بنوان ملت متحده الشکلی داخل- خارجی ملک گردید »

— مورخ آلمانی تریچکه (Treitschke) تاریخ آلمان خود را با کلمات مذکوره در فوق شروع کرده له تنها یک حقیقت تاریخی را بیان مینماید بلکه یک حقیقت عمیق سیاسی بین در آن مستقر است .

آلمان جوان ترین دولت از دولت‌های اروپاست که فقط بواسطه قوی و استعدادات عالیه خود درازمنه اخیره سر بلند کرده در جرگه ملک قدیمه احرار مقام نمود . سایرین باو به نظر تازه بدوران رسید . نگاه میگردد وهمان ناخوانده خوان سیاست و موى دماغ برای خود تصویش

(۱) کتابی را که در فوق میتواند موسوم به « سیاست آلمان » است . این کتاب را برنیس بولو (Prince Bülow) نوشته و مرسی میریس هربت (Maurice Herbette) و زیر مختار فرانسه آنرا ترجمه نموده . برنیس بولو یکی از رجال سیاسی معروف آلمان است که از ۱۸۹۷ میسیحی تا ۱۹۰۴ هنکار و صاحب اسرار امپراتور ویلهلم دوم بوده است . بنابراین اتفاقات مشارکیه نهایت درجه و وزن و استادش نهایت اعتبار را دارد . (سرد و معمظ خواستایی)

مینمودند . ولی دولت معظم جدید پس از ظفرمندی در سه جنگ (۱) و مرعوب کردن سایرین ، داخل چرگه دول اروپا شد . از خوان برنهارت صیامت دنیا سهم خود را مطالبه نمود .

در ظرف قرون متعدده ، اروپا باور نمیکرد که مالک مختلفه آلمان دارای وحدت سیاسی و ملی کردن و تمام مساعی خود را - اروپا - برای عدم پیشرفت این مقصود اعمال نمود . مخصوصاً محور سیاست فرانسه از زمان رسایلیو (۲) تا نایبیون سوم این اصل و حقیقت مسلم بوده اولویت و « سیادت حق » فرانسه مستلزم تجزیه و اختلاف سیاست مالک آلمان است . از همین نقطه نظر احتجاجات آلمان و عدم پیشرفت مقاصد آن از طرف فرانسه قویاً آهربیث و تائید نمیشود . ولی نباید تصور کرد که این مخالفت فقط منحصر به فرانسه است . سایر دول اروپا هم مایل با تحدید آلمان نبودند ، در این ذمینه نکر امیراطور روسیه نیکلای اول « بالمرستون (۳) ، متر نیستخ (۴) و تیسر (۵) مثل هم و موافق بود .

چیزی که زیادتر از همه همکاری امیراطور بیرون بین ما (۶) و داهیه آلمان - پرس بوسمارک (۷) را گرامی وذی قدر می نماید این است که این هردو در تصدیم نیل بوحدت سیاسی و ملی آلمان علاوه

(۱) پادشاهی در ۱۸۶۴ ، با امپریش در ۱۸۶۶ وفتح سادوا Sadowa ، با فرانسه در ۱۸۷۰ و املاک امپراتوری آلمان .

(۲) Richelieu - آلمان دولیس سی کارویان و صدر اعظم لوئی سیزدهم ویکی از رجال سیاسی فوق العاده فرانسه و مؤسس اکادمی فرانسه . در ۱۸۴۰ متولد و ۱۸۴۵ وفات کرد .

(۳) لرد هنری بالمرستون (Lord Henry Palmerston) یکی از رجال سیاسی نامی انگلیس است که در ۱۷۸۴ - متولد در ۱۸۰۶ وفات نموده است .

(۴) پوش مشتری نیخ Prince Metternich-Winneburg صدر اعظم معروف امپریش و موسن اتحاد عقده برش نایبیون اول ۱۷۷۲ - ۱۸۵۹ .

(۵) Thiers مونخ معروف و پیش جمهوری فرانسه ، یکی از رجال سیاسی معروف مصر خود ۱۷۹۷ - ۱۸۷۷ .

(۶) ویلهلم اول پادشاه بروس . واز ۱۸۷۱ امیراطور آلمان بود ۱۸۷۱ - ۱۸۸۸ . Prince OHo-Bismarck (۷) - صدر اعظم آلمان - مؤسس امپراتوری آلمان ۱۸۱۵ - ۱۸۹۸ .

بره وانع عظیم داخلی که بواسطه وضعیت مملکت و رقابت‌ها و عداوت‌های آن مثال و خصوصیات حالت روحیه آلمان و تمام خطه‌های گذشته ما در صیانت ایجاد شده بود، مخالفت مخفی وعلنی تمام اروپارا نیز در مقابل خود دیده باوجود این موافقیت حاصل نمودند.

یک مرتبه و بدون انتظار - بیلک ضریت - امیراطوری آلمان تولید شد. زودتر از آنچه پیش یافته بود وقوی تر از آنچه تصور میرفت، هیچ یک از دولت‌های مفتخمه به تجدد سیاسی آلمان مایل نبودند: هر یک از آنها حتی الامکان مایل باشکال تراشی بود، هر یک از آنها حاضر بود سنگی جلو راه بیندازد. در اینصورت تمجب آور نیست که دولت باعظمت تازه را باشهف و خورسندي تلقی نکرده بر عکس مزاحمش فرض کر دند و بهمان نظر نگریسند. حتی سیاستی که آلمان بعد از تاقیب مینمود، یعنی سیاست فوق العاده با احتیاطی که بر روی اساس صالح دوستی گذاشده شده بود - نتوانست عقیده غیر واقع اولی وسوع ظن نسبت بالمان را تغییر بدهد. اتحاد سیاسی اروپای مرکزی که برخلاف میل سایرین، شمشیر و دیبلوماسی عدیم النظیر آلمان موافق بایجاد آن شد، اسباب تزلزل خاطر سایرین بوده و برای دولت دیگر خطرناک و یا لا اقل مزاحم محسوب میگردید.

در ۱۸۹۵، در موافقیکه من در رم سفیر کبیر بودم، همکار انگلیسی من - سر کلارفورد (Sir Clare Ford) دریک موافقی، در ضمن صحبت با من، آهی کشیده گفت: «جه قدر مقررات سیاسی و پلیتیک اروپا راحت و سهل بود وقتی که فقط انگلستان و فرانسه و روسیه محکمه اروپائی را تشکیل میدادند و در واقع شاپوانادر اطربیش هم بعضویت دعوت میشد!». راست است، این دوره خوب گذشت. زیاده از چهل سال است که براین محکمه اروپائی یک عضو با حق رانی اضافه شده است که نه تنها عازم است صدای خود را بشلواند و بلکه قوه آنرا هم دارد که اراده خود را بواسیل محسوس تری بموقع اجرا بگذارد.

تجدد حیات سیاسی آلمان

پرنس بیسمارک یک مقصود مشکل تاریخی ویک کار با عظمتی را انجام داد. مال اندیشی و عزم روشن بین هوهنتولرها (۱) در نیل یک مقصود تاریخی در ظرف چندین قرن، شجاعت دائمی قشون پروس و فدا کاری واژخود گذشتگی تزلزل ناپذیر مردم، باهم تر کیب یافته بس از مشقات زیاد، کلانتری براندبورک (۲) مبدل بدولت باعظامت پروس گردید. در ضمن طی این طریق دردوموقع بنظر میامد که باید پروس تاجهای امتحار خود را که تحصیل کرده است دوباره از دست بدهد. مشکست بزرگ (۳) پروس را یکمرتبه از بلندی مقام ارجمندی که بواسطه موقعیت های فردیک کبیر (۴) در آن جای گرفته محسود و مهوب شده بود، پائین انداخت. در بادی نظر همچو تصور میشد، حق با آنها نیست که بمقایس با امتحار این پادشاه بزرگ دیده؛ یک بنای سیاسی مصلوی - تأسیسی که فقط بواسطه ثانی فوق العاده اشکری و کشوری، جنگی و اداری شخص فردیک موجود شده با مرک اوهم باید از میان برود - نکاه میکردن. ولی قیام پروس بس از هجاعی ینا (۵) و تیزیت (۶) بدنیای تعجب زده اشان داد جهوده فداله ثابت و تمام نشدنی در این مملکت موجود است. این حس فدا کاری، این عظمت روحیه تمام یک جمیعت حاکمی از این بود که روح ملیت در آلمان رسوخ کامل کرده است. وقتی که پروس قیام کرد، این حرکت مثل جنبش اسپانیولی ها -

(۱) Hohenzollern خانواده سلطنتی امروزه آلمان که بواسطه داشتن امارت کوچک هوهنتولن (هلتلند هزار جمهیت) در قدیم، باین اسم خوانده میشدند.

(۲) Marché de Brandebourg ساقاطل حکمرانی هوهنتولرها بود ۱۲۹۷ فردیک هوهنتولرن خردادی شد. امروز یکی از ولایات پروس است.

(۳) - ۶ - چنکه بانایلوون اول است که فردیک ویلهلم پادشاه پروس بانایلوون کرده درینا (Iena) و فریدلاند (Friedland) شکست های فاختی خورد.

(۴) Frédéric دوم ملقب بکیر (تولد ۱۷۱۲ وفات ۱۷۸۶) باعث مقتضی و اقدار پروس و مقس اول لهستان

که در زمان خود فوق العاده جالب توجه شده بود - و مانند رعایای شجاع تیرول Tyrol بی نظم و ترتیب نبود . بر عکس نفر بلفر ، کاهه بر حسب یک قرار داد ، قمام افراد پروسی آمده خودرا تحت اختیار پادشاه خود و نوا باش گذاردند . بدین ترتیب ثابت شد که حس ملیت و حس اجتماع سیاسی باهم مخلوط بوده حکومت فردریک کبیر یک جهیزی را مدل بیک ملت کرده است .

اصلاحات مملکتی در تحت هبا شرط انکار منور که از ۱۸۰۷ الی ۱۸۱۳ بموضع اجرا گذارده شد ، علاوه بر اطاعت ، باعث جلس محبت قلبی رعایا کردید . جنک های ازادی بهمن از ۱۸۱۳ الی ۱۸۱۵ پروس را در انتظار همه محترم نموده اعتماد ساز عناصر المانی - عناصر غیر پروس - را جلب نموده .

حقیقت دوره با عظمت استخلاص و قیام بر ضد اجنبی یک میراث هنگفتی برای پروس گذارد ولی در تحت اثرات ارتجاعی یک سیاست خارجی ضعیف و بی اهمیت و حکومت داخلی بد که بارد و قبول بموضع آهنا نبود قسمت اعظم این سرمایه و ارتبه بعد از تقریط شده از دست رفت . در اواخر نصفه اول مائة نوزدهم پروس از نقطه انظر قوای مفنوی و نفوذ خارجی خیلی ضعیف تراز پروس بعد از جنک های استخلاص بود . مسلماً قدم این جلیش ملی بطریق وجودت سیاسی در سیاست کمر کی پروس نمایان شد . ولی روز الموتی (۱) Olmudz امید وطن پرسان المان را که تصور مینمودند پروس آمال ملی را بموضع عمل خواهد گذارد ، مبدل بیاس نمود . در آن واقع جناب بنظر مینماید که پروس از وظیفه ذاریخی خود فراموش کرده با وجود شروع به تهیه مقدمات اتحاد اقتصادی که از روی نهایت بصیرت به عمل آمده بود ، از وجودت سیاسی المان صرف نظر نموده است .

(۱) در ۱۸۰۰ اطریش بواسطه حفظ مقام او لویت خود و خلیف نمودن پروس به پسرانه تخلیه هس از قلعون پروس اولتیما تومنی پروس داده از طرف پروس بواسطه ضعف نفس فردریک ویلهلم پادشاه پروس - در الموتی پذیرفته گردید .

توجه افکار بطرف لزوم استقرار حکومت شوری و فوای فعالیه نازه برای تقویت حیات ملی ایجاد نمود و اگر مطابق عقیده مردمان صاحب فکر از زمان از قبیل اشمن Stein هاردنبرگ Hardenberg بلو خر Blücher گشته نا او Gneisenau هومبلد Humboldt بواین Boyen بولو دن نوینز Dennewitz و امشال Yorck بولو در دوره حکومت همکاری سیاسی حکومت دعوت شده بود ، یک فوئه فعاله بزرگ حیائی ، یک قوه خلاله ، برای پیشرفت افعال ملی و تایید آن تولید میکردید . ولی افسوس که این القilm سی و صه عمال بتاخیر اتفاقه در موافقی اجرا شد که عدم اعتماد و سوء ظن مابین حکومت و ملت خندق عمیقی را حفر کرده و حیثیات حکومت در موقع قیام اقلایی در الفظار نه بطوری لطمه خور ده بود . ایک قاعیسات جدیده شهر و طیت بتوانند تنازع خوب خود را فورا ظاهر نمایند . سوء ظن نمایند کان بغیر عملی و موهومات دولت در سیاست داخلی و مقاومت تخفیف ناپذیر اطریش که مدعی داشتن مقام اولویت و برتری و جازم در حفظ آن بود ، در سیاست خارجی - مالع از پیشرفت پروس بود در این موقع بود که ویلهلم با دشنه پروس بسمارک را دعوت نزمامداری نمود و مشارکیه اولین توجه خود را مملوک بچرخهای از کار مانده حکومت نمود . این توجه خیلی بموضع و بوقت بود .

وطن دوستان روشن بین خوب میدانستند که بالآخره در تحت افز تکامل تاریخی ، وحدت سیاسی المان بعیدیریت پروس وجود خارجی خواهد یافت و مقصود عالی دیبلوماسی و مانعین پروس این است که اثرا تسریع نمایند ولی تمام وسائلی که برای رسیدن بین مقصود انتخاذ میشد ، بالآخر نیز عملی نیامد . هرقدر زیادتر وقت میگذشت عمان قادر نمیشد واری به پوش اقدیمی دولت در این مقصود کمتر میشد . تمام نیات حسن و امتحانات پسندیده ، تمام افکار مردمی و لی غیر عملی هم که برای میرمدن مقدرات آلمان بدمست خود ملت بعمل آمد ، می توجه و از ذیرا که لوه مدیره حکومت و مرکزیت الوی که در آلمان بیش از ساشار

جاها محل احتیاج بودن خود را محسوس می نمود هفقود بود . در کتاب رمان گوته Goethe و سوم به « ویلهلم میستر » Wilhelm Meister اوتاریو Lothario در جواب اورلی Aurélie محزون و متفکر گه زبان را بتقید المانها باز میکند ، چندین میلکوید : باحسن اداره بهتر از ملت آلمان ملتی در دنیا وجود ندارد . المانها اعم از اینکه متعلق به طائفه و شاخه هر که باشند — مادام که در تحت مدیریت حکومت هفتاد را باعزم و تائی بوده اند ، موفق بانجام کار های بزرگ شده اند . بر عکس بدون محرك و مشوق و در موافقه هیئت حکومت ها و پادشاهان خود بوده اند ، بر خلاف این خود را هزاری نموده قادر بر هیچ چیز نبوده اند .

در « اهکار و پادکار ها » خود بیسمارک میتویسد که از بذو دخول در میدان میباشد این حقیقت را همیشه در نظر داشته است . حس دقیق نایف آلمان — بیسمارک — بود که طرق اشتراک و اجتماع ، آرزوها و امید واریهای ملت را با منافع حکومت های آلمان کشف نمود .

هیچ مرد سیاسی بقدر بیسمارک در تاریخ ملتی که زمام امورش را در دست میکیرد ، مطلع نکرده و دقیق نشده بود . او نظر خود را از ارتیاط و قابع ظاهری کذرا نهاده قوای عامه و اعمی سیاست ملی را کشف نمود . او هیچ وقت دوره عظیم استخلاص و قیام دلیرانه پروس را بر ضد اجنبی فراموش نکرده بود علی الخصوص که خود او در سال شکست ناپلیون اول در واترلو (Waterloo) بدینا آمده بود و قابع این دوره همیشه در نظر او مجسم بود . او میدانست که جرمه اراده و عزم ملی و احتجاجات عمومی در موقع اصطکاک و مصادمه مابین ملت و حکومت مشتعل نشده فقط دو موقع جریحه دار شدن خود گه مستقی و حیثیت ملی المان بواسطه توقعات بی مورد اجالب و مقاومت آنهاست که المانی قادر بر قیام و عمل است . تازمانیکه وحدت ملی المان یکی از مسائل سیاست داخلی و موضوع جمع احزاب از یکطرف ، حکومت و مردم از طرف دیگر بود ، امکان

پیدا شدن جلیش مقاومت نابذیری که در جریان خود شاه و رعیت را باهم بطرف مقصود برداشتند ممکن شمرده میشود . فقط زمانیکه بیسمارک اساس اتحاد آلمان را در روی پایهای دیگری گذارد ، یعنی وحدت ایالات آلمان را از مسائل سیاست اروپائی قرار داد و دشمنان خارجی این وحدت سیاسی را وادار باقیانم و ابراز مخالفت نمود ، واقعیت حاصل گرد که سلاطین ایالات آلمان در اس جنبش ملی قرار کشیدند . در مأموریت های خود در شهر فرانکفورت (Frankfort) ، در پطرس بود ، در پاریس بیسمارک خوب فهمیده بود که وحدت آلمان مادامی که منحصراً یک مسئله داخلی آلمان باشد ، فقط یک خیال مقدس و یک مردم شیر قابل اجرا خواهد بود و برای اینکه این مقصود وجود خارجی پیدا نماید و بموضع اجرا گذارد شود برعکس مطلب باید از مسائل سیاست بین المللی گردد و مبارزه در مقابل مقاومت های اروپا ، یکی از عناصر اصلی حل مسئله است این مبارزه یکاله وسیله بود که مخالفت و اختلالات داخلی عناصر ایالات را مرتفع نمود و انهارا در رسیدن به مقصود مشترک متعدد میساخت . بدین ترتیب سیاست ملی جزء سیاست بین المللی خواهد شد و بواسطه شجاعتی نظیر و قدرت قوه مؤسسه یک مردم سیاسی ، انجام وحدت ایالات از محیط حرف به محیط عمل نقل و انتقال خواهد یافت و در عوض قوه «سیاست مداری» که ایالات ها بالورانه و بالفطره دوان ضعیف و شیر آزموده هستند ، استعداد جنگی و عملی انها بکار اندخته خواهد شد .

دست اتفاق نیز با بیسمارک مساعدت نموده لشکر کش جنسکی ماهری مثل ملتک (Moltke) و مدیر نظامی زیر دستی مثل رون (Roon) با مشارالیه همکار شدند .



- فصل دوم -

این شخص جوانی است کوتاه قد و بی اندازه قوی و شجاع . چنین بنظر میرسد که بایل مشهور آوار منسوب است ، خفتانی در بر و خودی مینا برسر داشت ، بلک بازو نند کوچکی بازوی چپ بسته و بلک شوشگه در کمر آویخته بود ، این لباس درست شبیه بود به لباس کروازرها ، فقط چیزی که کم داشت همان پارچه قرمزی بود که بطرف راست سینه نصب میکردند .

سایرین که یا جبراً و یا اختیارا مسلمان شده اند همان لباس را پوشیده و فقط آن صلیب قرمز را از خود دور کرده بودند .

این سوار پنج لفر نو کر همراه داشت که هریک مانند خودش کاملا مساج شده بودند . از گردی که لباس های این سواران را پوشیده و عرقی که اسبابشان را خیس نموده بود معاوم بی شد که بلکسات طولانی را بسرعت طی کردند .

سوار اول که اورا تا اندازه شفاهاتیم با کمال و قار و بی اعتنائی از بهلوی سربازان دوس باهشتگی میگذشت و بقدرتی از ازدیک چانه ها عبور میکرد که تفک هارا واگون ساخته و بدون هیچ لکاهی راه می پیمود . همراهانش نیز بدون اندک احتیاطی اسبان خود را بر روی تفک های سرنگون ، رانده و میگذشتند .

پس از اینکه یکی از قراولان روسی از دور فریاد زد : دور شوید - و اعتنائی ندید ؛ بموجله پیش آمد و دهنۀ اسب را محکم گرفت . سربازان از این بی حرمتی مسلمانان نسبت بخود ! بد میگفتند . قراول در حال اینکه دهنۀ اسب سر کرده این سهاه کوچک را

با دودست گرفته بود ، فریاد زد : تو گیستی ؟
 سوار با یک لهجه ملایم و بزرگوارانه جوابداد : گویا تو
 تازه وارد این خاک شده و احمدخان آواری را نمی‌شناسی زیرا سال
 گذشته در تزدیکی باکی Backly یک یادکار فراموش نشدنی از خود
 در ترد شما روسها گذاشت ، آنکه یک حرکت دهنده را از دست قراول
 و بود . چون عبارات خود را بزبان تاتار بیان نموده بود ، بیکی از
 سواران خود گفت : کلمات ما برای این سکان نزبان خودشان ترجمه
 کن تا ثقافت و افتخاریرا که برای آنان بر ارار کرده‌ام بدانند .
 سوار آمیجه را گه احمدخان گفته بود بزبان روسی اظهار نمود
 سپس تمام سربازان باهم تکرار کردند : این است احمد خان . . .
 این است احمدخان . . . نگذارید بروید ، حلا که او را گرفته ایم باید
 تلافی و انصاص معامله (باکی) را بگذینیم .

سپس احمدخان شلاقی بدست قراول زده و با زمان مسکوی خیلی
 فصیح فریاد کشید : ای بیدین های بی الصاف ! مگر فراموش کرده اید
 که امروز من زنزال روس هستم ؟

چند نفر از سربازان گفتند : میخواهی نگوئی نامردی ؟ اینکه
 تورانزد کایتن و یا به دریند بیش کانل ورکو-سکی Verkovsky میباید
 احمدخان با صدای غضب آلو دی جوابداد : با مثل شماره‌ها یان
 بدوزخ می‌روم . - پس از آن چنان شلاقی ناسب زد که از روی سر-
 قراول جستن کرده بسوی مقصد ره سیار گردید . ملا زمان نیز از
 دنبال روانه شدند ، پس از طی یکمیدان راه ، اسب مجرد راه معمولی
 و ملایم خود را بیش گرفت ، احمدخان هم بدون هیچ خیالی باشلاقش
 بازی میکرد . در آنجا جمعیت تاتار را که بدور آهنگر گرد آمده
 بودند ، مشاهده نمود ،

خان پرسید . چه مطلبی است - برای چه گفتگو میکنند ؟
 گمان میکنم یک خبری باشد .

در این بین تاتار ها فریاد زدند؛ آه این خان است! - و قدمانه
سلام و تنظیم نمودند.

امحمد خان ستوال خود را تکرار نمود - آنها نیز حکایت کاپیتن
و نهل بند را بیان نمودند. احمد خان با کمال عصبا نیت ایستاده و گفت:
شمام مانند گاو میشان نگاه میکنید - المیان! وقتی که عادات شما را
منسخه و به یک نفر برادر تان تهدی می کنند - وقتی که
مذهب تان را یا ممال مینهایند - در عوض تلاوی مانند پیره زنان میارزید!
خواک بر سر شماها - چرا گریه میکنید؟
آلکاه سه مرتبه بایلک لوجه خشونت و نفرت آمیزی گفت: بی حسان
بی حسان! بی حسان!

چند نفر از سواران جواب دادند: چه باید کرد؟ روسها توب
و سرنیزه دارند.

امحمد خان گفت: وای برشما و خجالت به مسلمانان مگر شماها تنهنک
و خنجر ندارید. آیا شمشیر داشتانت در جلو شلاق مسکوی ها میلرزد؟
چشمها غضبناک و خشمگین شدند. احمد خان باز بیان خود را
تفقیب نمود: آه! گویا از توب و سر لیزه میترسید و از بی شرفی بالک
ندارید - آیا دوزخ و سیبری کدام را ترجیح میزید؟ اجداد شما ها
بدین قسم رفتار نمی کردند. پدر انقدر خیالات شمارا در کله خود جای
نمی دادند. بدون اینکه عده نفرات دشمن را شماره کشند بی باکاه حمله
نموده و هر دم مام مقدس الله را بر زبان جاری ساخته و امتحان مینمودند
اگر هم کشته می گشند؛ یک شرات و افتخار برآ کسب نموده بودند.
آیا وادها روسها با افزار ساخته شده اند و غیر از این احت که تو به اشان
آدم را میکشند، ای بی غیرهها بکاو که حمله میکشند اول شاخص را نمی
گیرند. و هنکام تصادف با کژدم ابتدا نیشش را هدوم میسازند.

سیس سه مرتبه لفظ - بی غیرهها - را تکرار کرد. ولی این مرتبه
خشونت های وی به تاتار ها حیلی مؤثر واقع گشت بطوریکه فریاد زدند:

امحمد خان محقق است و راست میگوید باید نهل بندرا از دست روسها خلاص

کرد برویم علی اکبر را نجات دهیم .
بورش بزرگ شد - احمد خان از فتح خود خورسند گشته و تاتار
ها را بجهش درآورد . ولی چون نمی خواست شخصا در چنین مسئله
محضی شرکت نماید ، دونفر از افراد خود را در همانجا مامور
نمود که تاتارها را تحریص بکار نمایند و با سه نفر دیگر راهی را که از
طرف کوه به منزل املت بیک میرفت در پیش گرفت .

مدتی بود که املت بیک وارد منزل شده و بر روی مخدو دراز کشیده
مشغول قلیان کشیدن بود ناگاه دید احمد خان از در داخل گشت املت
از جای برخواسته استقبالش نمود . احمد خان گفت : فاتح باشی .
این خوش آمد . چرا کسی را بنوعی تلفظ نمود که دراز آنکه املت
بیک روش را بوسید ؟ ازاو پرسید : میهمان عزیزم آیا این شوخی و بایک
پیش بینی بود که بمن گفته ؟

احمد خان گفت : بسته بعیل شما ام است . وارث مملکت تورکوسکی
باید شمشیرش را بکشد برای آنکه

املت گفت : خان ا برای آنکه دیگر هیچ وقت علاوه نکند ؟
سپس سر را تکان داده و مطاب خود را بیان نمود : بهتر این است
که مالک بوینا کی بوده آسوده باشم نا آنکه مانند رهبانان و عباد در کوه ها
و غاره ها متواری نکردم ،

احمد خان گفت : چرانمی گونی مانند شیران که برای آرادی خود
در کوها مسکن دارند . املت جوان آهی کشیده گفت : بهتر این است
که همیشه خواب به بینم و از خواب بیدار نشوم . اینک احمد ، من
میخواهم بیدارم مسکن .

احمد گفت : روسها برای اینکه قرا بخوابانند بتلو اویون میدهند و
در همان حال تمام ذرا فایت را بینما و چیاول حواهند برد .

املت گفت : بالاین قوه کم جه میتوانم نکنم ؟ احمد گفت : قوت
و شجاعت در قلب انسان است این قدرت را آشکار کن تا هر کار مشکلی
دورترد اسان گردد کوش بده - الان صدائی مثل مدادی من بقو بیکوید

بیدارشو و این صدای فتح است . در این بین صدای شلیک تفنگ بگوش این دو شاهزاده جوان رسید ، صفر علی نیز باریک پرده صیغه زنان وارد اطاق کشت .

احمد گفت : امّت میدانی در بوینا کی شورش نموده دسته مرا بازن دروس را احاطه و بانها شلیک نموده اند ؟ هنوز هم نایره جداول درعاشهال است . امّت فریادی عجیب برآورده و طوف تفنگ خود پریده گفت : چگونه بدون اطلاع من این کار را کرده اند . صفر علی ! زود بشتاب و از طرف من حکم کن که دیگر اسوده بشنیفند و هر کس از امر من سریچید او را بقتل برسان .

صفر علی جواب داد : من میخواشم آنها را آرام و ساکت نمایم ولی اطاعت نکردن و بخلافه تو که های احمد خان هم آنها را تحریک نموده و فریاد میزدند « روسها را بکشید »

احمد خان با تپسم گفت : واقعاً تو که های من این حرکت را نموده اند ؟ صفر علی گفت : باین حرکت هم قیامت نکرده در شلیک گردن بروشها از سایرین سبقت جستند .

احمد گفت : در این صورت آدمهای شجاع و دلیری هستند و بیک اشاره مقصود شخص را میفهمند .

امّت بیک با صدای حزن امکین گفت : احمد خان ! مگر چه کرده ؟ احمد جواب داد : کار برآ که تو مدت‌ها است بایستی بکنی .

شاهزاده جوان رسید : پس حالا در جواب روسها چه بگوییم ؟ احمد گفت : جواب اشارا با تپس و خیجر بدیه الان مانند باد برویم و با شوشه که بر آنها حمله کنیم .

در این کیرو دار فریاد کاپیتن بلند شد که میگفت : اینجا هستند و باد و سر باز داخل اطاق شده بسر بازان گفت : جلو در بایستید و مواظب باشید امّت بیک کاپیتن را استقبال نموده بایک صدای ملایم و دوستاله گفت :

برادر خبر خوشی در خانه آورده ؟ کاپیتن گفت : نمی‌دانم چه آورده ام . اما میدانم که ما را چطور

اهل قریه ات یزدیرانی میکنند . بای مانند دشمنان - بربازان امپراطور
من ... امپراطور تو ... امپراطور ما هردو تفنه میاندازند .
احمد خان گفت : بد حرج کنی گردند - و خود را بروی مخده
دراز نموده مشغول قلیان کشیدن گشت و باز گفت : اگر باهر تیری که
آنداخته اند یك نفر را نکشته اند خیلی بد گردند .

کابین رو باملت گرده گفت : بهین ، تمام این حرکات را الحمد
خان باعث گشته است والا اهل ده بکلی آرام بودند ، تو که خود را
ازدواستان ما میشماری چرا احمد خان را در خانه خودت ینهان مینهانی ؟
اینک باسم امپراطور بتو حکم میکنم که این مرد را بمن بسیار .
املت ییلک به کابین متوجه گشته گفت : تو میدانی که میههان در
قردما مقدس است . چنین چیزبرا ازمن مطلب و این حرکت زشت را
ازمن مخواه عادات مارا تقدیس کن وبا الا خواهش مرا بیذیر .

کابین رو باملت گرده گفت : من هم بنویت خود میگویم که
خدمت را نباید ازدست داده رسومات را گرفت . میههان نوازی مقدس
است ولی من هم مجبورم که تکلیف خود را الجام دهم .

املت باز با صدای خشن گفت : کابین ؟ من بیشتر میل دارم که
برادر خودم را بفروشم و میههانم را نگاه دارم واین هم مربوط به نیست
که تکلیف مرا مین نمایی . خدا و بادشاه عادلند و اگر کار بد بکنم مرا
بسزا خواهند رسالید . او بمن وارد است و من باید ازاو دفاع نمایم ..
و خواهم نمود .

کابین گفت : پس تو میخواهی از یك خانی نگاهداری نمایی ؟
احمد خان هیچ خود را داخل این مباحذه و مجادله ننمود و با کمال
می اعتنای در روی مخده مشغول کشیدن قلیان بود . ولی همینکه کاملاً
خانی را شنبه . یکمرتبه از جای خود جستن کرده نزدیک کابین رفت
و گفت : میگوئی من خانی هستم ، خیر بگو نسبت با شخصی که می
خواستم باوها باشم خانی گشتم ، بادشاه روس بمن وتبه داد . من بالاو خوبم .

سلوک کردم تازه‌مانی که ازمن (شنبی مالی) را طلبید می‌خواست که اجازه دهم قشون روس داخل اوایل شوند و در آنجا سنگربندی کنند - پس اگر خون و آرادی آن اشخاصی را که خدا مرا رئیس و پدر آنها قرار داده است؛ می‌فروختم آلوت مرآچه می‌نماید؟ اگر هم می‌خواستم نمی‌توانستم زیرا هزاران خنجر الم مرا هدف نموده و مثل شریال شبک می‌نمودند سنت‌ها خود به خود از بن کنده شده و برسر من بر قاب می‌شدند - رفاقت من باروسها خوبی بعید است ولی تابحال هم دشمن نیوهد اینک حوصله ام از سر در رفته است . کاغذی را که یکی از جنral های شما بن نوشت ، خوبی برمن گران آمد و برای آچنند کامه در باکی میل خون‌جاری نمود و این روزخانه مرا مادام‌العمر از شما جدا نمی‌ماید . کابیتن باچشم‌ان غضب آلوت و صدای هیچ گفت : ای بی انصاف همین خون فریاد میزند ، تلایی تلایی ! انصاص انصاص ! و پرید که گلوی احمد را بچنگ بیاورد ولی قبل از آنکه بقصود بر سر خنجر احمد خان رئیس کوه نشینان باسته در جکرش جای گرفت کابیتن بدون اینکه همه‌ی اظهار درد داشته باشد بر روی قالی غلطیده جان داد . احمد با همان تندی طباچه خود را از کمر کشیده طباچه املات را هم از کمرش ربود و مثل برق دوتیر بطرف سر بازان قراول در کرده و آنها واهم بخواهند انداخت .

املات بیک در این مدت وقت بیدا نکرد که او را ممانعت نماید پس از انجام کار رو باحمد خان کرده گفت : عزیزم مرا تمام کردی و روسها می‌همان من بودند .

احمد خان . گفت : وقت گفتگو نیست بگو در هارا به بنداد و نوکرهای را حاضر کن تا عقب روسها برویم . املات گفت : احمد خان ! اینها یک ساعت قبل بامن خصوصی نداشتهند حالا چگویه بانها حمله نموده و آنان را هدف کاوله نمایم بعلاوه سوار هایم مقفرقند - باروت و کاوله هم ندارم . در این بین باز صفر علی متوحشانه وارد اطاق شده فریاد میزد ؟

روسها ! روسها ! و همین که چشمیش به آن مه جسد افتاد میهووت و
بی حرکت ایستاد .

احمد خان گفت : املت ! بیا بر و به به چچاینیا و آنهای را
بر ضد روسها بر انگلیزیم . آنجا باروت و کاو له آب و نان - که محل
احتیاج کوه نشینان و جنگجویان است - باهت میشود و همین برای ما
کاری است .

املت جوابداد : پس برویم حالا وقت فکر نیست و باید رفت حق
ما شمامست . سپس رو بصره علی کرده و گفت : اسهم را با شش سوار
حاضر کن .

صفر علی با چشمان آشک آلود گفت : من هم لابد خواهم آمد .
املت جواب داد خبر ، تو همینجا باش میدادا خانه را بچاپند زنم را
از طرف من سلام برسان ، و او را نزد پدرش ارده ماراهم فراموش مکن
احمد و املت از یك در خارج و روسها از دردیگر داخل شدند



غلط نامه

اول از روی این صفحه اصلاح کنید بعد بخوانید

صحيح	غـلط	سطر	صفحه
فقط	فقطه	۱۸	۱۲۸
اعزاز	اغراز	۲۰	۱۲۹
Literary	Literay	پاورقی	۱۳۰
تحصیلات عملی کشند	تحصیلات عمل کشند	۱۹	۱۶۲
Olmütz	Olmüdz	۱۹	۱۶۷
شیوه محالی	(شیوه معالی)	۱	۲۱ رومان

— گل زرل —

مجموعه گل زرد - که در تحت نظر افای میرزا یحیی خان -
ریحان عضو دنشکده و بمساعده عده از جوانان هوشمند، ماهی دوبار نشر می
شود در حقیقت نمونه است از طرز دیبات جدیده که باسان عمومی و برای
فهم بازاریان و کاریه عوام با جاب توجه خواص ایجاد شده و آمده می‌رود که
باتشویق ادب و فضلا، این سیاق نظمی و نثری را پیچ شده و این ورقه ترقی
نماید - این مجموعه بدستور مجمع (دانشکده) ایجاد شده است . مجمع
دانشکده درین مجموعه مستقیماً نظری ندارد ولی اطمینان برقی و صلاحیت
آن دارد ،
(دانشگاه)

كتاب ل انتشك

کسانیکه مجله دانشکده را از شماره اول آبونه هوند، و قیمت
آبونه خود را بپردازنند ، علاوه بر اینکه همه ماهه از قرائت آن محظوظ
وبرخوردار خواهند شد ؟ در آخر سال نیز صاحب یک جلد کتاب خواهد
بود که دارای (۷۶۸) صحیحه . با بهترین کاشذ های اعلا ، و قشنگ
ترین طرز طباعت ، و نخبه ترین مسائل تاریخی و ادبی و اجتماعی ، و
ماهرانه ترین اشعار قدیمه وجود دارد و یک کتاب رومان تاریخی و سیاسی است .
این کتاب مزین و مطبوع که بهترین جنگ های ادبی و در هر
مورد قابل قرائت و انتداز است ؛ از برای آنها یک قیمت ارزان یعنی
(۳ تومان) تمام خواهد شد - روزنامه نیست . که باره شده و یا فقط
از یک سلسله اخبار و مقالات روز مرخ برآند ، بلکه مجله است
که همه وقت تازه و ابابل استفاده خواهد بود .